آفرینش عرفانی

«خلق جدید»

*****

THEOSOPHICAL RECREATION

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب :**آفرینش عرفانی**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : **اردیبهشت**1390 **ه.ش**

تعداد صفحه : 26

بسم الله الاعرف الخالقین

۱- خداوند خالق را دو خلقت است قدیم و جدید . خلقت قدیم همان خلقت تکوینی و ازلی و ابداعی است از عدم و به آنی از قلمرو لامکانی و بی زمانی . مثل داستان خلقت آدم و سجده ملائک و انکار ابلیس در قرآن کریم . ولی خلقت جدید که مختص انسان است خلقت عرفانی است که واقعه بازیافت وجود است و جریان به خودآئی انسان است که از نزدیکی آدمی به درخت ممنوعه در بهشت آغاز می شود و آن آغاز نبوت است که با خبر شدن انسان از خویشتن است که شروع به خودآئی می باشد و فراق و رنج و تنهایی.

خلقت جدید که به زعم قرآن کریم مورد انکار و شک اکثر مردمان است عرصه خلاق شدن اسمای الهی از ذات انسان است که در خلقت ازلی در او نهاده شده بود. پس خلقت جدید به معنای پیدایش خالق از مخلوق است از طریق ظهور و بروز اسمای الهی از وجود آدمی در عالم خاک. و این همان مقصود خداوند از خلقت جهان است که دوست می داشت که خود را معرفی کند و این عرفات از آخرین و کاملترین مخلوقش یعنی آدمی رخ می نماید.

۳- این خلقت جدید یا عرفانی با شهادت و یاری خود انسان ممکن می شود که انسان را شاهد بر خلقش قرار داده است و در این شهادت یاری او را می خواهد و این واقعه دوستی (ولایت) بین انسان و خداوند است و حاصل این شهادت و نصرت همان اولیای الهی در تاریخ جهان هستند که محل ظهور اسمای الهی می باشند در درجات تجلی و کمال و این همان چیزی است که عرفان اسلامی نامیده می شود که مقصود خداوند از خلقت و دین اوست.

۴- آنچه را که ما عرفان و معرفت نفس می نامیم در منطق و قاموس قرآنی موسوم به «ذکر» است به معنای به یاد آوردن. و این فراوانترین و عجیب ترین و مغفولترین واژه و معنای قرآن در میان مسلمین است که یا به کلی درک نشده و یا مورد اشد سوء تفاهم و خرافه و گمراهی بوده است که رایج ترین کاربردش «ورد» است که محور همه خرافات می باشد یعنی به جای به یاد آوردن اسمای الهی به واسطه معرفت نفس به ورد این اسماء پرداخته اند که خود عامل نسیان مضاعف و گاه جنون است که ما آنرا «ذکر ضد ذکر» می نامیم که شعبه ای از مذهب ضد مذهب در اکثر مذاهب تاریخ می باشد که مذهب یهود یکی از کهن ترین آنان است و لذا عرصه صدوراکثر خرافات همه مذاهب ابراهیمی بوده است که در اسلام هم موسوم به «اسرائیلیات» است.

۵- اگر گفته می شود که دین خدا در بشر فطری است اساساً منظور همین حضور اسمای الهی در ذات بشر است همانطور که در قرآن کریم هم آشکارا آمده است که فطرت مردم از فطرت خداست.

۶- و آنچه که فطرت الهی و اسمای الهی را در انسان زنده و خلاق می سازد ذکر و معرفت نفس است که مذهب تاریخی و موروثی را در انسان زنده می سازد و ظاهر و باطن دین را در انسان یگانه می کند که این مقام صدق و توحید است.

۷- اصلاً پیروی از احکام دین خدا و اجرای شریعت تماماً به قصد یاری رسانیدن و احیای همین فطرت الهی و اسمای الله در انسان است تا حق این اسماء و صفات را از انسان به فعل و تجلی آورد و این کل سیر رشد و تعالی انسان است به عنوان خلیفه خدا. و هر انسان سالک عارف و مجاهدی به درجه ای از این انسانیت و خلافت نائل می آید.

۸- هر انسان سالکی که در مسیر سیر الی الله و خلقت انسانی قرار می گیرد این اسمای الهی را یکی پس از دیگری در خویشتن درک و کشف نموده و در حیات دنیوی خود می یابد و در هر مرحله ای از این هدایت با یکی از این اسماء سر و کار دارد که محور سلوک و جهاد اوست.

۹- هر اسمی یک ذکر است و هر ذکری مجرائی از معرفت نفس است که در درون و برون (آفاق و انفس) درک می شود مثل رحیم، کریم، حکیم، شفیع، حبیب، لطیف و امثالهم.

۱۰- اینکه اصولاً خلقت جدید وعرفانی در انسان با کدامیک از اسمای الهی آغاز می شود و سلسله مراتب و درجات این اسماء چگونه است و به چه اسمی ختم و کامل می شود در میان عارفان بزرگ اختلاف نظر است. ولی به نظر و تجربه شخصی خود ما این ترتیب اسمای الهی در دوره کمال رخ می نماید و فرد سالک در جریان اشتغالش به این اسماء آگاهی چندان معقولی درباره شان ندارد زیرا مجذوب و مست تجلی اسمای الهی است و لذا امکان نظارت منطقی در این باره تقریباً ناممکن است و فقط کاملان راه بر این امر علم معقول دارند. و علاوه بر این به نظر ما چنین ترتیب ثابت و تقسیم شده ای هم که به صورت قانون واحدی برای همه سالکان باشد وجود ندارد و هر سالکی به روش خودش سلوک می کند و به قول ابن عربی براستی به تعداد آدمیان به سوی خداوند راه وجود دارد و لذا نمی توان گفت که حتی سالکان با کداميك از اسمای الهی آغاز می کنند.

۱۱- برخی از عارفان بزرگ مثل ابن عربی که در این باب بیشترین آثار مکتوب را بر جای گذاشته است تلاش کرده اند که حتی خلقت تکوینی پروردگار را بر حسب اسمای حق درجه بندی کنند که مثلاً خداوند کار خلقت را با تجلی کدامیک از اسمای خود آغاز کرده است و با چه اسمی کامل نموده است زیرا اگر خداوند کل عالم و آدم را به نیم نظری آفریده است پس ترتیب زمانی اسماء هم امری بیهوده می نماید. ولی در قلمرو خلقت تشریعی – تاریخی آن مسئله قابل تأمل می تواند بود.

۱۲- مثلاً این مسلم است که همه اسماء و صفات عالی خداوند مربوط به خلقت انسان است که آخرین مخلوق اوست مثل احسن الخالقین یا ارحم الراحمین. ولی آیا این بدان معناست که خداوند سائر مخلوقاتش را به نحو احسن نیافریده است؟ ولی اگر کل جهان خلقت را یک وجود واحد بدانیم که همه مخلوقاتش به مثابه اعضای یک موجودند آنگاه این مسئله تا حدودی بر طرف می شود. و تازه آیا درباره اعضای بدن یک انسان می توان گفت که کدام عضو برتر است؟

۱۳- کل خلقت عالم و آدمیان بر رحمت حق استوار است و لذا همه انسانها فطرتاً در جستجوی رحمت هستند و رحمت در صدر همه امیال و صفات و مطالبات بشری قرار دارد همانطور که کتاب خدا هم با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می شود و رحمتش ترجیع بند همه آیات اوست. ولی چند درصد از مردم بر این امر آگاهی دارند و آنرا در خود می کاوند و در جهان می جویند و درباره اش علم و معرفت دارند و حتی چند درصد مسلمین که با این اسم نمازشان را آغاز می کنند و پایان می بخشند بر این امر معرفت و ذکر قلبی دارند و آنرا در بنیاد جانشان می بینند و او را ندا می دهند و شاکرند در این باره به رساله «فلسفه بسم الله الرحمن الرحیم» از اینجانب رجوع فرمایید.

۱۴- بدین لحاظ می توان گفت که خلقت جدید با معرفت بر رحمت خداوند یعنی اسم «الرحیم» آغاز می شود همانطور که خلقت قدیم بر رحمت بنا شده است. چرا که خلقت جدید همان عرفات و بازیافت خلقت قدیم است. برخی هم اسم «الرحمن» را مقدم می دانند.

۱۵-در عرفان شیعی اسم «علی» مقدم بر همه اسماء می باشد که نام امام اول ما نیز می باشد. ولی علی ع انسان کامل است پس بایستی آخرین اسم تلقی شود در حالیکه چنین نیست. به روایتی از امامان شیعه، خداوند با اسم «علی» بر عدم تجلی کرد و لذا اسم اول خدا در کار خلقت همان «علی» است. و لذا این معنا در عارفان شیعی مکرر است که اول و آخر علی و ادبیات و اشعار فراوانی در تبیین این امر پدید آمده است که گاه از منظر اهل تسنن و حتی برخی از علمای شیعه نوعی انحراف و غالیه گری محسوب شده است.

۱۶- اگر اسم «علی» را به لحاظ لغت به معنای «علت» بگیریم این سخن درست است که علت العلل هستی جهان همان اسم «علی» است. همانطور که پس از رحمن و رحیم مکررترین اسمای الهی در قرآن است که به صورت پیشوند به بسیاری از اسمای دیگر آمده است مثل العلی العظیم، العلی الحکیم و العلی العزیز و غیره.

۱۷- به لحاظی می توان اسم «العلی» را جامع همه اسمای الهی دانست که گوئی سایر اسماء، القاب و صفاتی بر اسم علی هستند.

۱۸- سالکانی که ذکر «علی» را درک نموده اند می دانند که هیچ اسم و ذکری بیدارکننده تر و به خود آورنده تر یعنی عارفانه تر از علی نیست. و این امر در فرهنگ شیعه تبدیل به ذکری عامیانه شده است. و یا «علی» در بسیاری مترادف با یا الله است. و البته در عرفان و فرهنگ شیعه منظور از «یا علی» همان مددجوئی از امام اول است و نه خود خداوند. و این مددجوئی را مفیدتر و سریعتر و خلاق تر از «یاالله» می دانند که به لحاظ تعریف امام و امامت هم امری درست است چرا که امام خلیفه خدا در میان مردم است و مصداق «حبل الله» و «یدالله» است و کوتاهترین راه رسیدن به خداست و در میان عارفان وحدت وجودی هم امام مظهر حق در عالم خاک است و جز به واسطه او هیچ راهی به سوی خدا نیست.

۱۹- در حقیقت امام مظهر جامع اسمای الهی بر روی زمین است و لذا آئینه کشف اسماءالله در وجود سالکان و مریدان مخلص است.

۲۰- پس بدین لحاظ می توان گفت که «علی» شاه کلید اسماءالله و علت همه اسماء و صفات حق است. و بیهوده هم نیست که علی ع سلطان عرفان اسلامی برای همه عارفان سنی و شیعه می باشد یعنی نخستین انسانهایی که موفق به کشف و تجلی اسمای الهی در خویشتن شده و خداوند را در نفس خود شناخته اند از مکتب و ارادت و امامت به علی ع پیدا شده اند. و لذا عارفان اسلامی بدین لحاظ از همه عارفان حقه سائر مذاهب ممتازترند یعنی کاملترین عارفانند و عرفان علوی کمال معرفت و حق شناسی در تاریخ است.

۲۱- بنابراین باید نتیجه گرفت که اسم «العلی» در قرآن کریم به معنای علت العلل و در معرفت امامیه هم به معنای انسان کامل و خلیفه کامل خدا و مظهر تجلی همه اسماءالله از دو سو اول و آخر حقیقت این اسم را به عنوان نخستین اسم و ذکر و معنا و بهترین تجلی خاکی به اثبات می رساند و به حق برای همه سالکان معرفت دروازه ورود به عرصه خلقت جدید است که یک سالک با اسم «علی» آغاز می کند و به رسم علی در خویشتن نائل می آید و خود یک علی وار و از علیین می گردد و مسمای این اسم. و تصدیق این سخن که اول و آخر علی ع است.

۲۲- حال اگر آن کلام مشهور علی ع را به یاد آوریم که خود را نقطه تحت بای بسم الله می خواند در می یابیم که فقط به واسطه علی است که می توان اصلاً بر درب رحمت خدا یعنی الرحمن و الرحیم وارد شد که کلیه اسمای الهی را در بر می گیرد. و از این منظر می توان دریافت که چرا بسیاری از عرفای اسلامی اسم «علی» را اسم اعظم خداوند می خوانند.

۲۳- و نیز اگر این سخن رسول خدا ص را هم به یاد آوریم که « من شهر علم هستم و علی درب آن است» پس از درب علی ع به شهر محمدی ص وارد می شویم که «رحمت خدا» بر عالمیان است. و اگر رحمت حق همه چیز را فرا گرفته است. پس با ورود بر رحمت او که شهر محمدی است بر کل جهان هستی ورود کرده ایم و این قلمرو عرفان حق است که علم بر حقایق اشیاء است و هستی شناسی!

۲۴- پس با علی بر خود محمدی خویشتن که فطرت الله است و رحمت الله است و خلقت الله است وارد می شویم و این عین ورود بر غیب جهان و ماورای طبیعت است که اسماءالله و آیات الله عیان و مشهود است. که یک سر آن در فطرت و باطن سالک و سر دیگرش در جهان بیرون قرار دارد که در برون دیده و در درون خوانده می شود. و این قلمرو خلقت جدید است.

۲۵- و اما اگر ذکر «علی» با فکر علی و رسم و سنت و معرفت و جهاد علوی همسو نگردد سالک مبتدی را تبدیل به یک هالک معنوی نموده و اسوه کبر و غرور و جهل و توهم و خرافه می سازد آنگونه که در اکثر پیروان فرقه های درویشی شاهدیم. و چون از این ذکر هیچ معرفت و خلاقیت حاصل نمی آید متوسل به مخدرات و محرکات می شوند و عاقبت چیزی که از خلقت جدید برایشان می ماند اعتیاد و شقاوت و مالیخولیاست که به راستی مختص خودشان است و این سقوط در درک اسفل السافلین است که اشد نفاق را به همراه دارد و رسوائی! که گاه برخی از سرانشان براستی مجسمه شیطان می شوند. ابن ملجم یکی از نخستین این علی گویان بود که عین شیطان شد.

۲۶- هر سالکی که به راه خلقت عرفانی وارد می شود یک علی وار است نه به مثال که به حقیقت. و لذا خودشناسی عین علی شناسی است و خداشناسی در عالم ارض. چرا که سیر الی الله و خلقت عرفانی که همان صراط المستقیم است راه توحید است و هر که در این راه است از علیین است و لذا هر سالکی

براستی حضور علی را در لحظه لحظه سلوکش در وجودش احساس و درک می کند و بیهوده نیست که همه سالکان خود را با علی دارای هویت واحد می یابند و با او احساس همذات پنداری می کنند. همانطور که خود علی ع می فرماید که به راستی که صراط المستقیم خود ما هستیم. و لذا سیر و سلوک الی الله عین سیر و سلوک الی العلی است چرا که امام خلیفه خداست و هر مریدی به نوبه خود خلیفه امام است در درجات. این همان حقیقت و باوری است که به قول قرآن کریم در نزد اکثر مردمان مورد انکار و تردید است. وقتی گفته می شود که علی ع امیر مؤمنان و مولای متقیان و سلطان عارفان و یدالله و عین الله و هادی و امام است تماماً به همین معناست.

۲۷- خلقت جدید یعنی بازیافت ذات در قلمرو صفات و ماهیات و شناخت هو در عرصه شهود که همان الله است زیرا جهان هستی مظهر صفات و اسمای الهی است و لذا هر چیزی یک آیت خداست و دیدن این آیات در جهان. همانطور که رسول اکرم ص می فرمود که پروردگارا حقیقت اشیاء را بر من آشکار نما! زیرا حقیقت اشیاء هموست.

۲۸- خلقت جدید یعنی حرکت از انسان بودن به سوی انسان شدن و انسانیت را آشکار کردن.

۲۹- خلقت جدید یعنی تحقق قل هو الله احد ! همانطور که محمد مصطفی ص ، علی مرتضی ع را مظهر این سوره می خواند.

۳۰- خلقت جدید یعنی الهی شدن انسان: متألّه !

۳۱- و باید دانست که کسانی چون سهروردی و بوعلی و ملاصدرا متألّه نیستند بلکه متألّه شناس هستند پس از ائمه اطهار ع متألّهین کسانی چون بایزید و شمس و حلاج و ابن عربی و روزبهان هستند که خلأ غیبت امام را جبران می کنند و خود متصل به حضرت هستند که در عصر حاکمیت دستگاههای ضد امام در تقیه بوده و تظاهر به مذاهب رسمی عصر خود می نمودند ولی از محتوای پیامشان حقیقت برای اهل معرفت قابل درک است.

۳۲- ذکر و یاد علی ع شمشیری است که پرده های ظلمت نفس و حجابهای اندیشه و دل را یکی پس از دیگری می درد و خواب غفلت و نسیان و دهریّت و خسران عصر را بر می آشوبد و قیامت نفس سالک را برپا می کند. ذکر علی ، ذوالفقاری نوری است که ذاکر دمادم بر نفس خویشتن می کشد و به تدریج چشمش بینا و گوشش شنوا و دلش هوشیار و اندیشه اش گویا می شود و نشانه های حق را در آفاق و انفس در می یابد و باور می کند که «او حق است» او امام است، علی است او پیر طریقت است. «نشانه های خود را در درون و برونشان آشکار می کنیم تا بدانند که او حق است» قرآن – این آیه مختص سالکان خلقت جدید است.

۳۳- این حقیقت بزرگ و حیاتی نیز قابل ذکر است که این نفس و من فردی سالک نیست که الهی می شود بلکه نفس سالک مستمراً در این قلمرو الی الله باریک و باریکتر و ذوب می شود تا سرحد فنا. و از این فناست که بقایی دگر و حیاتی برتر می یابد و اینست خلق جدید!

۳۴- باز هم می گوئیم که خلقت جدید قلمرو خدا شدن انسان نیست بلکه عرصه ظهور خدا از انسان است و تا ابد عبودیت خلق و ربوبیت خالق باقیست! شطحیات عارفان اموری برخاسته از عشق و مستی و جذبه حق است و از حالات موقتی است و نه از مقامات! این نکته را بدان تا به دام ابلیس نیفتی! خداوند خالق همواره برتر از مخلوق خویش است حتی آنگاه که مخلوق مظهر کمال کلیه اسمای الهی شود. و حق الله اکبر از این مقام است که بر می خیزد!

۳۵- بنگرید که ابن عربی معدن حیرت آور علم اسماء و دریایی مکاشفات و مشاهدات غیبی می گوید : هر چه در خود نگریستم ذره ای نشان از ربوبیت در خود نیافتم و جز عبودیت خویش ندیدم.

۳۶- «من» عارف ربوبیتی ندارد و همواره بر آستانه فناست ولی هوی عارف مظهر ربوبیت حق است برای مردمان . و این هو همان ظهور علی ع است از وجود عارف . و این مصداق آن سخن معروف رسول اکرم صاست در واقعه غدیر که : « من بشارت دهنده ام و علی هدایت کننده !» این بشارت محمدی و

هدایت علوی امری جاری و زنده در تاریخ غیبت و ختم نبوت است که از وجود عارفان رخ می نماید که خاتمیت و غیبت را جبران می کند.

۳۷- خلقت جدید همان حیات دنیوی انسان است در قبال خلقت قدیم که خلقت تکوینی است که در روز ششم خلقت کامل شد. این بازیافت آن است و به قول قرآن کریم سراسر در رنج است همانطور که حیات آدمی از تولد تا مرگ سلسله مراتب تجربه انواع رنجهاست.

۳۸- « براستی که انسان را در رنج آفریدیم » این رنج مربوط به انسان شدن بشر است. در قرآن کریم هر کجا سخن بر سر« انسان » است و نه بنی آدم و یا بشر ، سخن از رنج و تعهد و مسئولیت و علم و تقوا و حکمت و هدایت و قلم است و یا نبرد با این صفات انسانی. یعنی انسان عرصه خود آگاهی مؤمنانه یا کافرانه است. بشری که به انتخابی آگاهانه رسیده است و لذا مسئول سرنوشت خویش است و مشمول بهشت و دوزخ است.

۳۹- در یک کلام کل رنجهای انسان، رنج کاوش و کشف و استخراج اسماء و صفات الهی و اخلاق الله از فطرت خویشتن است، به بیان دیگر رنج خوب بودن و خوب شناخته شدن.

۴۰- همه انسانها فطرتاً اخلاق الله را در ذات خود احساس می کنند و تلاش برای به عرصه ظهور و صفات و افعال کشانیدن این اخلاق کل جریان رنج بشر است. و این همان اراده خدا در خلقت انسان است که می خواهد از وجود انسان آشکار و معرفی شود. پس این تلاش و رنج و یاری متقابل انسان و خداست که «هرکه خدا را یاری کند خداوند هم او را یاری می کند ».

۴۱- پس اراده به خوب بودن و به خوبی معرفی شدن یک اراده الهی در بشر است و اینست معنای فطرت دینی و دین فطری در انسان. و اینست مصداق این آیه که «اراده نمی کنید مگر اینکه خداست که اراده میکند».

۴۲- ولی مسئله اینست که آدمی راه و روش به عرصه ظهور رسانیدن خوبی از خویشتن را نمی داند و این وجهی از رنج بشر است که از جهل اوست.

۴۳- وجه دیگری از رنج بشری اصلاً عدم معرفتش درباره حقیقت خوبی است و شناخت حق ارزشهای الهی. پس باید گفت کل رنجهای بشری حاصل جهل اوست.

۴۴- جهل نسبت به اصل معنای خوبی و جهل نسبت به استخراج و راه و روش تحقق خوبی از خویشتن. !

۴۵- خوبی در نزد عامه بشری دارای دو تعریف متفاوت و گاه متناقض است: خوب بودن برای خود و در نزد خویشتن. و خوب بودن برای دیگران و در نزد دیگران: رضایت خویشتن یا رضایت دیگران!

۴۶- ولی دین خدا این هر دو تعریف و ملاک را نفی می کند و رضایت خدا از بنده را ملاک خوبی و حقیقت می داند. و فقط اولیای الهی و مخلصین به طور کامل و خالصانه تن به این تعریف از نیکی می دهند.

۴۷- به لحاظ منطقی درست هم اینست که اگر آدمی براستی خواهان ظهور اخلاق الله از خویشتن است بایستی از دین خدا و امر او اطاعت کند همانطور که خود می فرماید « از من اطاعت کنید تا همچون من شوید ». حدیث قدسی!

۴۸- اخلاق الله همان قلمرو خلقت جدید است زیرا اخلاق به لحاظ لغت از ریشه « خلق » است پس اخلاقی زیستن که عین اطاعت از دین خداست تنها راه و رسم خلقت جدید انسان است و این کوتاهترین و سریعترین راه و روش خلقت عرفانی است و لذا کم رنجترین آن. همانطور که در کتابش می فرماید «اسلام را آورده ایم تا سختی ها را برایتان آسان کنیم و نه اینکه آسانی ها را سخت نماییم».قرآن –

۴۹- خلقت جدید در حقیقت خلق انسان از میمونی به نام بشر است همانطور که خداوند هم اکثر مردمان را به لحاظ مقام وجودی، حیوانات و بلکه پست تر از آنان خوانده است مگر اینکه بر اخلاق الهی وارد شوند تا صورت و سیرتشان یکی شود و این مقام صدق است و توحید وجودی!

۵۰- به بیان دیگر خلقت جدید تماماً هدفی جز صدق و یگانگی ظاهر و باطن آدمی ندارد تا سیرت او و اعمال و صفاتش هم چون صورتش انسانی شود که صورت انسان از صورت حق است.

۵۱- صورت آدمی که از حق است و ذاتش هم حق است و کانون اسمای الهی می باشد. پس بایستی این فاصله بین ذات تا صورت بهم رسد و این نفاق از میان برود چرا که بزرگترین رنج آدمی همین نفاق بین صورت و فطرت (ذات) است که او را به ریا و دروغ و مکر و حیله و جنون و جنایت می کشاند.

۵۲- بین صورت و فطرت، نفس آدمی حائل است که باید تربیت و الهی شود. وکل اخلاق هم به نفس باز می گردد. ولی در عین حال همانطور که قرآن کریم می فرماید بین قلب و صورت آدمی هم خداوند حائل است. همانطور که نفوس همه آدمی از نفس واحده حق است. پس مشکلش چیست؟ مشکل همان جهل انسان نسبت به نفس خویشتن است که « هرکه خود را شناخت خدای را شناخت » . یعنی نفس شناسی عین خداشناسی است. و تحت الشعاع نور معرفت نفس است که راه بین فطرت و صورت طی می شود و نور ذات از صورت تجلی می کند و کلیه اسمای الهی را متجلی می سازد. و این مقام صدق و توحید است.

۵۳- و صراط المستقیم نیز همین راه بین ذات و صورت است که به قول حضرت هود ع در قرآن کریم «خدایم بر صراط المستقیم است» همانطور که امام صادق ع معرفت نفس را همان صراط المستقیم نامیده است.

۵۴- خداوند در کتابش در سوره یاسین آشکارا کافران و منکران دین خدا و اخلاق الله را مرده می خواند. پس مسئله خلقت جدید براستی عین زنده شدن به روح است و بشری روحانی گشتن است و لذا در قرآن کریم فقط مؤمنان حقیقی، زنده نامیده می شوند. و فرق بین کافر و مؤمن عین فرق بین مرده و زنده است. و لذا کافران را کور و کر و لال می نامد که نه پیام خدا را می شنوند و نه آیاتش را در جهان می بینند و نه می توانند منظورشان را بیان کنند. پس خلقت عرفانی یک معنای واضح در قرآن کریم است و بدعت نیست.

۵۵- پس انسانیت به اخلاق الله است که زنده می شود و ارکان اخلاق الله در سوره توحید واضح شده است که چهار رکن است در درون. احدیت که تنها شد ن است در درون . و درون را از غیر خدا پاک نمودن است به ذهن و دل. و صمدیت که خود کفایی و بی نیازی و رنج و زهد است برای آدمی. « لم یلد و لم یولد» که پاک شدن است از پس و پیش و از علت و معلولهای دنیوی و از نژاد قدیم و جدید. و لم یکن له کفواً احد که دست از تقلید و قیاس و تشبیه کشیدن است و بی تا گشتن ! و این اخلاق علیین است که محل ظهور حق هستند.

۵۶- و این صراط المستقیم یک رفت و برگشت است: از صورت به ذات و از ذات دوباره به صورت. این همان سیر از خلق به حق است و رجعت از حق به سوی خلق. این همان تبدیل ذات به صفات است یعنی تبدیل فطرت به اخلاق!

۵۷- خلقت جدید برای کسی که مستقیماً تحت ربوبیت پروردگار است به روشی است و برای کسی هم که تحت هدایت پیر طریقت است به روشی دگر است که البته بسیار آسانتر است و پیر طریقت هم کسی است که تحت ربوبیت پروردگار است و از علیین!

۵۸- زندگی فرد بشری دو وجه دارد: آنچه که بر او فرود می آید و آنچه که از او صادر می شود: واردات و صادرات وجود! و طالب خلقت جدید بایستی در قبال هر آنچه که بر او حادث می شود تسلیم و راضی و منفعل باشد و در امر فعل و اراده شخصی اش مطیع امر رسول و احکام دین خدا باشد. بدین ترتیب کل اراده اش را تسلیم اراده خدا می کند تا به دو دستان خدا آفریده شود و این صراط المستقیم آفرینش است.

۵۹- واردات امور عرصه کن « بشو » در عالم تشریع است و صادرات امور هم عرصه « فیکون » است.

۶۰- اعمال صادره از آدمی واکنش در قبال واردات غیبی از جانب خدا است. گرسنگی، ترس، بیماری، فقر، حوادث بد، جدائی و امثالهم واردات بر وجود هستند و تلاش برای پاسخگویی به این امور هم صادرات وجود است که بایستی منطبق بر احکام الهی در دین باشد.

۶۱- انسان سالک بایستی در قبال هریک از این نیازها و امیال وارداتی به یکی از اسماء و صفات الهی متوسل شود و بدینگونه موفق به کشف و استخراج این اسماء از وجود خویشتن می شود. مثلاً در قبال فقر و معیشت متوسل به « یا رزاق » می شود و در بیماری متوسل به « یا شافی » می شود و در قبال بلایا متوسل به « یا خیرالحافظین » می شود و در قبال همه مسائل متوسل به « یا کافی » و یا « وافی » می شود. و این ماجرای خلقت جدید است. پس قلمرو خلقت عرفانی (جدید) همین حیات دنیوی بشر است و مسائل و موضوعاتش هم غرایز و امیال و احساسات و هوش و حواس و امراض و بلایا و رنجها و افعال آدمی هستند و مکتب آن هم دین خداست.

۶۲- و آدمی به میزانی که با خود و زندگیش به طور صادقانه دینی عمل می کند به تدریج مواجه با آیات آشکار الهی در درون و برون می شود که موسوم است به مکاشفات و مشاهدات ماورای طبیعی و غیبی. و هرچه غیر از این عرفان حق نیست.

۶۳- «آنانکه ایمان آورده و تقوا و صبر و استقامت پیشه کردند خداوند بر آنان منت نهاده و از نزد خودش رسول ، شاهد یا امام ، به سویشان می فرستد تا هدایت شوند» قرآن – و این سرآغاز سلوک و مکاشفات عرفانی است و این رسول ، شاهد یا امام ، یا غیبی و در عالم رؤیا است و یا در عالم عین و دنیاست. یا به واسطه نزول روح و ارواح طیبه اولیای الهی هدایت می شوند و یا پیر طریقت زنده که خود تحت هدایت حق است و مشمول هدایت نوع اول می باشد.

۶۴- یکی از مهمترین مسائل عرصه خلقت عرفانی و سلوک روحی قضاوت درباره اعمال سالک است. زیرا سالک بر این باور است که همه اعمالش مخلوق خداست. پس مسئولیت او در قبال اعمالش چگونه است. و اصلاً امر اختیار در این مسئله که عین کلام خداست ؛ چگونه است ؟ « خداوند شما و اعمالتان را آفرید ». قرآن –

۶۵- امیال و احساسات و حواس و هوش و غرایز که جملگی نزولات و واردات غیبی و الهی در انسان است و اعمال هم که واکنش این واردات است مخلوق خداست. پس در این میانه انسان چیست و چه کاره است و امر معاد و اجر و جزاء، بر چه میزانی است زیرا آدمی را اختیاری نیست. و از طرفی در قرآن کریم می خوانیم که آدمی جز به واسطه اعمالش اجر و جزا داده نمی شود الا مخلصین که اعمالشان از خداست. این آیات به ظاهر متناقض چگونه قابل فهم است.

۶۶- آنچه که از طریق اعمال اجر و جزا می شود خواستن های آگاهانه انسان است همانطور که می فرماید که خداوند دعای هر خواهنده ای را اجابت می کند. یعنی آنچه که در اراده ذهنی و آگاه بشری خواسته می شود مؤاخذه می شود الا مخلصینی که اراده ذهنی خود را تماماً تسلیم اراده قلبی و فطری و الهی خود کرده اند و لذا اراده ای ندارند پس مسئول اعمال خود هم نیستند.

۶۷- آنکه ریاست و قدرت و سلطه می خواهد و یا آنکه تقوا و عدل و علم و معرفت و حریّت و رضای حق می خواهد. آنکه دین را برای دنیایش می خواهد و یا آنکه دنیایش را برای دینش می خواهد. آنکه برای خودش سعادت و برای دیگران بدبختی می خواهد و یا آنکه برای همه سعادت می خواهد و... اینست میزان قضاوت و اجر و جزای آدمی در دو جهان در نزد خداوند خالق. « خداوند نظر بر قلوب بندگان می کند و نه ظاهر اعمالشان ». حدیث قدسی -

۶۸- از این منظر خداوند مرید اراده انسان است « اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند اراده میکند». قرآن–

۶۹- امر هدایت و ضلالت هم چنین است. خداست که هدایت یا گمراه می کند – قرآن – ولی به خواسته خود انسان! البته انسان مستقیماً و با صدای بلند گمراهی را طلب نمی کند بلکه سلطه و ریاست و دنیا و شهرت را طلب می کند و آنرا به عقل و دین و عدل ترجیح می دهد. و خداوند این مطالبه اش را اجابت می

کند و این اجابت همان ضلالت اوست که به واسطه اعمال کافرانه و تبهکارانه محقق می شود و این جزای آمال اوست و این خلقت ضالین است.

۷۰- آدمی «توانستن» نیست بلکه خواستن است. توانستن از نزد خداست از نوع ظلمانی یا عرفانی!

۷۱- و اینست که آدمی در خواستن های خود صاحب اختیار است که هر چه می خواهد بخواهد و لذا مسئول اعمال خویش هم می شود زیرا اعمالش معلول آمال اوست.

۷۲- از این منظر است که همه اعمال و کردار و راه و روش های آدمی، حق است زیرا معلول بر حق آمال اوست.

۷۳- از این نگاه یک حکم بنیادین تربیتی و حقوقی حاصل می آید و آن اینکه برای اصلاح فرد یا جامعه ای بایستی اندیشه و آمال او را تعلیم و تربیت نمود و برخورد فیزیکی با رفتارهای نادرست بدون ایجاد یک حرکت فکری و معنوی بی اثر و بلکه مضر است و خلاف کاریهای افراد را پیچیده تر و جنون آمیزتر می سازد.

۷۴- بایستی از افکار و آمال نادرست توبه کرد و نه صرفاً از اعمال نادرست. توبه ای که بر اساس اصلاح و انقلاب فکری نباشد و به صرف عذاب حاصل از اعمال باشد نه ممکن است و نه مقبول. زیرا توبه حاصل اعتراف به گناه است و اعتراف حاصل عرف و معرفت بر ذات گناه است و نه صورت بیرونی آن. اکثر توبه های آدمی از اعمال خویشتن است آنهم به دلیل عذابش و نه زشتی اش. و طبق کلام خدا توبه از عذاب محال است زیرا آنگاه که عذابی نازل شد کسی را قدرت شفاعت نیست. قرآن –

۷۵- عبادات اگر به نیت عبودیت خالق باشد قدرتمندترین اصلاح کننده امیال و آمال و اندیشه های آدمی در جهت حق هستند. عباداتی که برای ترس از دوزخ یا طمع بهشت و یا خیر و برکات دنیوی و مصونیت از بدبختی ها نباشد و به خصوص برای رسیدن به کشف و کرامات هم نباشد. بلکه ادای حمد و شکر خالق باشد بعنوان کسی که مرا از عدم آفرید و هستی جاوید بخشید و همین! چگونه است که کمترین خدمت دیگران را حداقل با شکر و ستایش جبران می کنیم ولی باعث و بانی هستی جاوید خود را در خور ستایش و شکر نمی دانیم. آیا این خود اساس همه غفلتها و جهالت ها و قدر نشناسی ها نیست؟ کسی که بلاوقفه دستانش مشغول آفرینش ماست استحقاق روزی چند بار تشکر را ندارد؟ حال آنکه به هر بهانه ای دمادم از این و آن تشکر می کنیم.

۷۶- عبادت به نیت شکر خالق از بابت آفرینش خود اساس خلقت جدید و عرفانی است. و اینکه آدمی روزی چند بار از خالقش بخواهد که وی را زیبا و عالی و عالم و پاک و بی نیاز و عزیز و لطیف و کریم و جاوید و بزرگ بیافریند و هر روزه نظر خود را درباره آخرین وضعیت خلقت خود با خالقش در میان نهد. آیا این امری کاملاً معقول نیست ؟ اینست خلق جدید عرفانی با نظارت و شهادت خویشتن و با مشارکت و یاری خویشتن و مسئولیت خویشتن!

۷۷- فقط در چنین عباداتی است که آمال و آرمان و افکار و معارف و حقایق ناب در اندیشه آدمی پدید می آید و لذا مولد اعمال بر حق و متعالی و زیبا می شود. اینست که عبادات ، دانشگاه عرفانی مردان خداست که اساسش بر نماز است و بدینگونه خواهش های آدمی رشد می کند و الهی می شود و در سایر عبادات مثل روزه و زکات و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر صیقل و تعالی می یابد و پخته تر شده و تبدیل به یقین می گردد. و اینها راه و رسم خداوند است برای خلق جدید آدمی که پیش رویش نهاده است.

۷۸- گفتیم که استخراج اسماء الله از وجود خویشتن به صورت صفات و افعال و حالات و تجلیات و معارف و حکمت ها و علم لدنی همان جریان خلق جدید و زایش عرفانی و پیدایش انسانی است و این امر عین خود کفایی وجود در قبال انواع نیازهای غریزی و عاطفی و فطری و ذاتی است و این عین پیدایش خدا از خویشتن است که بر ارکان چهارگانه ذات پروردگار در سوره توحید استوار است. زیرا خداوند طبق کلامش در قرآن کریم کل اسمایش را در خلقت آدمی نهاده است و اینست که می فرماید « هر کجا که باشید او با شماست» و لذا خلق جدید ، کشف او در خویشتن است : یا من هو!

۷۹- قلم عرفانی از نوع همان قلم قرآنی در سوره « ن و القلم » مهمترین و خلاقترین ابزار جهت این مکاشفه اسماء الله از فطرت خویشتن است که سالک را از هر توهم و جنون و انحرافی مصون داشته و در صراط المستقیم ذات رهنمون می شود و جاده صاف کن این راه است و بلکه پاهای راه است و شمشیری که ظلمات نفس را می درد و سالک را رهرو ظلمات می کند تا از عدم خود به وجود خدا برسد.

۸۰- این قلم چه به صورت کتابت باشد یا حدیث نفس شفاهی همچون جبرائیلی راهنمای رهرو وادی وجود است. صاحبان این قلم عارفانی هستند که ربشان الله است. و اینان عارفان صاحب رسالت هستند همچون ابن عربی و مولوی. اینان فرستادگان رسول خدا هستند.

۸۱- طبعاً برای کشف و استخراج و تجلی اسمای الهی از خویشتن صبر عظیم می طلبد بر فقر و تنهایی و بیماری و مصائب و ملامت ها و اسارتها و خیانتها تا خداوند قلوب این مؤمنانش را امتحان کند تا ببیند اهل ولایت و دوستی با او هستند یا نه. همه این امتحانات الهی منجر به این آیه می شود که: خدا کافیست ! این خدا – کفایی عین خود – کفایی است! و کمال این راه درک مقام امامت است و دیدار با امام مبین!

۸۲- در قرآن کریم و دهها حدیث نبوی و قدسی می خوانیم که خداوند با بندگان مؤمن و رهرو راهش چگونه است : اجابتم کنید تا اجابت کنم شما را. یاریم کنید تا یاری کنم شما را و... و حتی در حدیث قدسی آمده که خداوند به بنده اش می فرماید که هدایتم کنید تا هدایت کنم شما را (فاستهدونی اهدکم) . این عین معنای ولایت وجود در امر خلقت عرفانی است. و آنانکه از این ولایت بیگانه اند آنرا عین شرک می فهمند. این بیان جانشینی انسان و خداست و لذا ظلمی که یک مؤمن به خود می کند عین ظلمی است که به خدا می کند و معصیتی که بر خود می کند و اذیتی که بر خود وارد می کند و... هر چند که کبریایی ذاتش مانع از این است که این ظلم و آزار و معصیت بر دامن کبریایی اش نشیند ولی در این مقام خداوند بر جای بنده اش اندوهگین است و این معنای ولایت است. و اگر در ادبیات عرفانی ما سخن از بارش خون دیدگان یار است بدین معناست. چنین چشمانی را بارها دیده ام که اگر لحظه ای بیشتر در این شهادت می ماندم براستی از حزن نابود می شدم. حزنی که عین مهر اوست : اندوه فراق در عین وصال !

۸۳- وصال از اوست و فراق از ماست از جهل و غفلت و کوری ما. و این کل راز فراق و اندوه هستی انسان است آنگاه که تازه دانست که ماجرا از چه قرار است. و کل طی طریق این وادی اندوه و فراق سلسله مراتب سیر الی الله است و شرح خلقت عرفانی و داستان انسان شدن این حیوان دو پا.

۸۴- همه اوست و جز او نیست ولی با اینحال او را نمی بینی و چاره ای نداری که هر کسی و چیزی را او بدانی تا شاید او را ببینی. باید بر او اعتماد داشته باشی و این اعتماد عین اعتماد به خلق است و اینست کل درد واقعه ای که وحدت وجود نامیده می شود و همه مبتلایان به این توحید جز ناله و درد فراق از خود بر جای نگذاشته و به ارث ننهاده اند.

۸۵- ولی باید دانست که اندوه فراق آدمی در قبال اندوه او هیچ است اندوه او برای آدمی. زیرا او را برای خود اندوهی نیست زیرا او را زمانی نیست او خود زمان است. پس اندوه آدمی تماماً از زمان است. « این زمان است که آدمی را هلاک می کند » قرآن -

۸۶- سالک راه خلقت عرفانی را امتحانات عملی نیست چرا که اعمالش همه از اوست و سالک باید بداند و می داند که چنین است که اگر نداند سالک نیست. ولی امتحانات یک سالک از جانب او سراسر امتحان دل است و ولایت او را در نمی یابد الا پیامبر اولوالعزم و فرشته مقرب و مؤمنی که دلش به بلای دوست امتحان شده و مقبول افتاده است. این سخن علی ع درباره اهل ولایت اوست سخن کسی که خود امتحانی را از سر گذرانیده که هیچ انسانی به آن امتحان نشده است : امتحان دل!

۸۷- و اما غایت امتحان دل روبرو شدن با تجلیات او در سیمای انسانی دگر است و خدمت او نمودن و مورد اشد خیانت و عداوت قرار گرفتن. و این امتحان دلی است که با چشمان خود جمالش را در عین بیداری دیدار نموده است در آسمان. و اینک تجلی زمینی اش را می جوید و دلش را زیر پاهای اهل خاک می نهد و خاکستر می کند. و آنگاه که از دل جز خراباتی نماند و صاحبش خاکستر نشین شد از این خرابات مغان نور او سر می زند و راه را برای گمشدگان روشن می کند ولی خود مجسمه فراق است و اقیانوس اندوه.

۸۸- راز خلقت نوین آدمی در رنج جز ابتلای به زمان نیست که ظلمت فراق است هرچند که این ظلمت و حائل و حجاب هم جز او نیست همانطور که نور است که « خداست که حائل است بین دل و عین انسان». قرآن –

۸۹- از طرفی صاحب اختیار دل آدمی خود او و اراده ذهنی و آگاهانه او نیست و بلکه ذهنیت او تحت فرمان دل است. و با اینحال آدمی مسئول امتحانات و بلایایی است که بر سر دل او می آید. شبی در غایت خستگی دل و فرسودگی و زخمهایی که از یاران بر دلم فرود آمده بود و به وضوح می دیدم که دلم مثل مرغ سر کنده ای بال بال می زند به ناگاه از اعماق سینه ام صدائی چنان با ضجه و زجر شنیدم که گفت دیگر نمی توانم ! با این واقعه به ناگاه تمام تنم چون مرده ای یخ زد و براستی مردم و دیدم که به غایت دنیا و بر آستانه آخرت رسیدم و نسیمی روحانی بر من وزید که با این نسیم دوباره زنده شدم و سخت بیمار گشتم و حدود چهل شبانه روز از همه منافذ بدنم خونابه جاری بود از دهان و چشم و گوش و بینی و... در این مدت توان برخاستن و راه رفتن نداشتم و می دیدم که این تنبیه الهی است که در عین حال تن و جانم را احیاء نمود و وارد عرصه جدیدی از زندگی شدم و کل روابط عاطفی و خانوادگی و اجتماعی من دگرگون شد. این نمونه ای از امتحان دل است.

۹۰- به لحاظ منطقی امتحان دل امتحانی بس غیر عادلانه می آید ولی کل راز واقعه در همین امر است واقعه عشق الهی. که البته پاسخگوی نهایی این امتحان دل همان ذهن انسان است و عقل و معرفتش. و این عرصه تعهد متقابل ذهن به دل است که البته تعهدی بی چون و چرا و فوق علت و حساب و منطق است و عین تعهد انسان به خداوند است و در حقیقت این خداوند است که مقیم دل سالک است و از دست جهل و ظلم و معصیت و اسراف او لب به گلایه گشوده است زیرا امتحانات دل همان بلاهایی است که بر سر دل می آید و صاحبش که خداست و مصداق آن حدیث قدسی که خداوند به بنده مؤمن خود می فرماید که : گرسنه بودم غذایم ندادی ، بیمار بودم به عیادتم نیامدی ، تنها بودم مرا یاری نکردی و ... چه قدر مرا معصیت و آزار می کنی!؟

۹۱- امتحان دل برخاسته از کار دل است و کار دل هم جز بستن و گسستن نیست. پس امتحان دل داغهای فراقی است که پیاپی بر دل فرود می آید و داغهای خیانت کسانی که دوستشان می داری. این داغهای جانسوز و روان گداز البته عذابهای شرک عاطفی دل است زیرا خانه ای که مأمن حق شد نبایستی غیر حق بر آن وارد شود ولی اینهم در اراده آدمی نیست و آدمی از هر چه که می گریزد بیشتر مبتلایش می شود. ولی حق دل در شکسته شدنش می باشد و سوختنش. و حق ذهن هم صبر بر دل است و دم بر نیاوردن و دمادم توبه کردن و دلداری نمودن و دل را طرد نکردن و با دل ماندن و تسلیم صاحبش بودن.

۹۲- و علاوه بر کار اصلی دل، باید دانست که همه بارهای وجود آدم بر دلش سنگینی می کند زیرا دل کانون وجود و نقطه امن حیات اوست پس همه بیماریها، گرفتاریها، شکست ها، اسارتها و عذابها بر دل می ریزد و در دل ذخیره می گردد. گوئی سهم دل از وجود آدمی فقط حزن و ملامت و شکستن و داغ و درد است. و اینست که آمده که: « خداوند قلوب محزون را دوست می دارد و از دلهای شاد بیزار است ».

۹۳- غایت و کمال وجود آدمی دل اوست و کمال دل هم درک و دریافت و تصدیق و عبادت حق است در خویشتن. و غیر حق را به خود راه ندادن. و این همان مقام ولایت و امامت وجودی است که موسوم به وحدت وجود است و اینست که اگر علی ع استحقاق درک امامت امامان را امتحان دل می داند این همان است یعنی درک امام و امامت در برون و در درون. یعنی رسیدن به امامت قلبی گام به گام مصادف است با نزدیک شدن به درک امام مبین در بیرون. اینست که خودشناسی و خداشناسی و امام شناسی جریان واحدی است به مصداق این کلام خداوند در کتابش که « ما نشانه های خود را در درون و برون شما به شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است این « او » که حق است دو تجلی دارد در درون و برون : امامت دل و امام مبین ! حضور حق در دل و در عالم ارض که هر دو یکی است! و این غایت خلقت عرفانی است.

۹۴- همه امتحانات الهی به دل منتهی می شود و مخاطبی جز دل ندارد. امراض جسمانی می آیند و می روند ولی بارشان در دل می ماند. گرفتاریها و شکست ها و خیانت ها می آیند و می روند ولی بارشان در دل ذخیره می شود. دل همان حامل توشه آخرت است. و اگر علی ع عشق را آخرین میزان در قیامت می

داند پس این دل است که نهایتاً محاسبه و سنجیده می شود زیرا کانون عشق، دل است. سیر الی الله هم از راه دل است.

۹۵- رسول خدا محمد مصطفی ص که مظهر رحمت خدا بر عالمیان بود کانون حزن الهی در دل هم بود و اگر نبود تبسم دائم ایشان برای مردمان کسی را تاب ماندن در کنار حضرت نمی بود از فرط طوفان حزن و اندوه. و از آنجا که علی ع صاحب رسالت عامه نبود نیازی به این تبسم نداشت و لذا همواره تنها بود و جز انگشت شماری از مخلصین اصحاب صفه وجود آن حضرت را تاب نمی آوردند از فرط دافعه قلبی ایشان که کانون حضرت حق بود که جز مخلصین را نمی پذیرفت.

۹۶- یکی از اسرار و حقوق طراز اول حزن دل اینست که نفس آدمی را از هوا و هوس باز می دارد زیرا دل همان قلب و مرکزیت نفس است و دل محزون هرگز به نفس آدمی مجال بولهوسی و فسق و فجور نمی دهد. اینست که خداوند قلوب محزون را دوست می دارد. او در حقیقت طهارت و عزت و شرافت نفس آدمی را دوست می دارد.

۹۷- و البته باید دانست که حزن و اندوه قلبی امری جدای استرس و تشنج و دغدغه و پریشانی است و بلکه از نشانه های حزن دل، آرامش و اطمینان و یقین است و نه افسردگی و دلمردگی که از صفات کافران و منافقان است.

۹۸- در حزن دل شوق و عیشی قدسی نهفته است. دل نسبت به دنیا و اهلش محزون است و نسبت به آخرت شاد است که آن روی نهان دل است.

۹۹- پذیرش بار مسئولیت دل عین حق پذیری و خدادوستی است همان امانت الهی که زمین و آسمان از پذیرش آن ابا کردند. دل گریزی، حق گریزی است.

۱۰۰- فقط مؤمنان سالک هستند که اهل دلند و لذا اهل حزن و اهل دوستی با خدا و اهل امتحانات دل از جانب حق.

۱۰۱- بار مسئولیت کل وجود بر دوش دل است و لذا انسان دل – گریز، وجود گریز و مسئولیت گریز است و حق گریز. این گریز همان دنیاپرستی و غرق در فساد و گناه شدن است. اینست که امام صادق ع ، دل را امام وجود نامیده است – اصول کافی.

۱۰۲- برای دل وصال در دنیا عین فراق است و فراق دنیوی، عین وصال. و لذا حق دل، فراق است در عالم خاک. و اینست راز حزن بی انتهای دل و امتحان آدمی در قبال آن که آیا این حق را می پذیرد یا نه و این عین خداپذیری یا خداناپذیری است. زیرا خداوند مقیم در قلوب محزون است و قلوب محزون قلوبی پاکند و منزه از غیر حق.

۱۰۳- « برای بندگان صالح چیزهایی را فراهم آورده ایم که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و هیچ قلبی تصورش نکرده است »قرآن – این قلمرو خلق جدید و آفرینش عرفانی است که برای هر سالکی نیز به گونه خاص خود اوست که حضرت رسول اکرم ص فرمود « به تعداد مخلوقات به سوی خداوند راه وجود دارد» ولی نور این راه و قرة العین مشاهده آیات الهی کسی جز امامان هدایت نیستند و این یافته های غیبی امانتهای الهی هستند که بایستی به اهلش رسانیده شوند همانطور که خداوند در کتابش می فرماید « امانتهای الهی را برسانید » و نیز می فرماید « نعمات خدا را به دیگران بازگو کنید » پس هر سالکی صاحب رسالت عرفانی خاص خودش است که این است اساس امر به معروف و نهی از منکر. زیرا امر به معروف همان امر به یافته های معرفتی و عرفانی است که چون از دل بر آید بر قلوب مردمان نشیند. « به مردم برسانید آنچه را که خدا به شما رسانیده است »قرآن -

۱۰۴- « قرآن را آموزاند و انسان را آفرید و به واسطه قلم او را علمی داد که انسان نمی دانست ...» این آیات عین واقعه خلقت عرفانی و انسانی است. این قرآن و علم و قلم و انسان آن چیزهایی نیست که در فرهنگ عامه رایج است و در مدرسه و کتاب یافت می شود بلکه تعلیمات خاص الهی است در قلوب سالکان حقیقت و طالبان آفرینش نو حتی بی هیچ سوادی!

۱۰۵- نخستین انسانهایی که در خلق جدید و آفرینش عرفانی به کمال پدید آمدند امامان شیعه بودند تحت تعلیم و خلقت محمدی. و اینان مصداق این آیه هستند که: « به زودی کسانی را پدید می آوریم که دوستشان داریم و ما را دوست دارند». و این انسانها نور هدایت و معلمین خلق جدید برای سائر طالبان هستند که فارغ التحصیلان این مکتب آفرینش هم عارفان و صوفیان حقه می باشند.

۱۰۶- خلق جدید در واقع خلقت دوباره و اختیاری و دوستانه و عارفانه است به یاری متقابل انسان و خدا. بسیاری از علمای رسمی می گویند که این حرفها بدعت و کفر و الحاد و شرک محض است. معلوم نیست که اینان آیا اصلاً قرآن خوانده و در آن تفکری کرده اند و یا فقط برای ثواب اخروی آنرا می خوانند. وگرنه دهها آیه و صدها حدیث معتبر موجود است که جز این معنای دیگر ندارد.

۱۰۷- خلق جدید تماماً مربوط به دل انسان است زیرا همه صفات نیک و بد آدمی صفات قلبی اوست. آنچه که کافر یا مؤمن است دل است. آنچه که افسرده یا زنده است دل است. آنچه که شقی یا مهربان است دل است آنچه که حکیم یا احمق است دل است. آنچه که عظیم یا حقیر است دل است. آنچه که سخی یا بخیل است دل است و الی آخر ! پس این دل است که بایستی به اخلاق الهی خلق شود.

۱۰۸- و اساس و مقدمه این خلق جدید همانا تقواست. و تقوا یعنی زیستن برای رضای خدا. « آنانکه رضای الهی را جستجو میکنند خداوند آنان را از تاریکی به روشنایی می آورد و اینست راه هدایت» قرآن– «مؤمنان اهل تقوا را خداوند خودش تعلیم می دهد » قرآن -

۱۰۹- این خلقت جدید بر اساس همین خلقت قدیم و ازلی بنا می شود. همین چشم و گوش و بینی و دست و زبان جانوری است که انسانی می شود و خداشناس و خدابین و خداشنو و خدابو و خداگو می شود. همین حواس قدیم و عادی است که چشم و گوش خدا می شود. و دست خدا و وجه خدا و اراده خدا می شود. خطبه افتخاریه از علی ع بیانگر همین واقعه است که همه صفات و ذات خدا را به خودش منسوب می کند. و علی ع به همین دلیل امام است یعنی الگوی خلقت جدید است یعنی هر شیعه ای بایستی در سمت علی شدن حرکت کند و گرنه شیعه علی ع نیست.

۱۱۰- متقیان کامل مسلمانند و مسلمانان کامل هم شیعه علی هستند و شیعیان کامل هم صوفیانند و صوفیان کامل علی وارانند در زمان و مکان خویش. و این درجات خلق جدید است.

۱۱۱- اهل تقوا نیست آنکه اسلام را رد می کند و مسلمان نیست کسی که شیعه علی را طرد می کند و شیعه علی نیست کسی که صوفی را لعن می کند و صوفی حقه نیست کسی که علی وار نیست.

۱۱۲- هزاران پیامبر خدا زمینه خلق جدید را برای مردمان مهیا کردند و مردمان را خداباور ساخته و دستشان را در دست خدا نهادند تا با دست همدیگر انسان را بیافرینند.

۱۱۳- صوفیان حق آن مؤمنانی هستند که خداوند قلوبشان را به اسمای خود آزموده است و بدینگونه تخلقوا باخلاق الله و تخلقوا باسماء الله شده اند.

۱۱۴- مؤمن در معنای حقیقی کلمه مسلمانی است که امام دارد و در عشق و ولایت امامش زیست می کند. و مؤمن نیست کسی که صوفی را طرد و لعن می کند و بلکه بایستی در حداقل تقوایش نیز تردید نمود.

۱۱۵- بسیارند صوفیان ناصوفی همانطور که شیعیان ناشیعه و مسلمانان نامسلمان. ولی هر که دیگری را در دین لعن و تکفیر می کند خود بیشتر مستحق آنست و این یک حقیقت تجربی در تاریخ بشر است و عین کلام خداست که ما را نهی کرده است از لعن هر مخلوقی.

۱۱۶- و عجبا شیعه ای که صوفی را لعن می کند و خود مورد لعن سنی است و سنی که مورد لعن نصاری است و نصارایی که مورد لعن یهود است و ... هرکه لعن می کند ملعون است.

۱۱۷- آنچه که در قلمرو فرهنگ و ادراک بشری، توحید نامیده می شود سراسر برخاسته از عرصه خلق جدید است از جمله مکتب وحدت وجود. و همه این معارف توحیدی در بیان منطق ذهنی عین وحدت اضدادند و برای کسانی که توحید را در نمی یابند عین شبهه و شرک می نماید. و این اساس فتواهای ارتداد و تکفیر و لعن علمای شرع بر علیه عارفان و متصوفه بوده است. اینان چون به معارف و آیات توحیدی می رسند می گویند اسرار مگو است و چون به احادیث قدسی می رسند به کلی منکرند و آنرا جعلی می خوانند. اینان کل دین و اسلام و قرآن و بلکه خود خداوند را در سطح ادراک خود تنزل داده اند و هرکه بخواهد از این حد فرا رود مرتد است. اینان قسم خورده ترین دشمنان خلق جدید انسان هستند یعنی شقی ترین دشمنان اسلام و قرآن و مکتب امامت.

۱۱۸- خلق جدید از محبت بین یک مؤمن و عارفی بر می خیزد که عشق به انسان شدن را در آن مؤمن برانگیخته است. همانطور که خلقت ازلی هم مخلوق محبت ذات پروردگار است به عدم! و آدم مخلوق محبت خداست به عدم! عدمی که در این محبت دیوانه شده است و باید به خود آید. و خلق جدید همین واقعه به خودآیی آدم بی خود است. و « خود » خدا است.

۱۱۹- پس بدین طریق خلق جدید بر جنبش نوین دل استوار است و آن محبت عرفانی است و نه محبت حیوانی. هرچند که محبت عرفانی بر محبت حیوانی بالا می آید همانطور که چشم عرفانی هم بر چشم حیوانی بنا می شود و الی آخر!

۱۲۰- و آدمی تا از حیوانیت خود قطع امید نکند عموماً میلی به انسانیت نمی یابد و لذا آخرالزمان که عرصه انهدام حیوانیت بشر است زمینه خلق جدید بیش از هر زمانی مهیاست گروهی که خدا دوستشان دارد و آنها هم خدای را دوست می دارند.

۱۲۱- خلقت جدید بازخوانی وجود است و این همان چیزی است که « ذکر » (یاد آوری) نامیده می شود و قرآن هم کتاب « ذکر » است و لذا کتاب خلق جدید است. و اینست که همه عارفان جهان، قرآنی می فهمند و می اندیشند و زندگی می کنند حتی اگر کتاب قرآن عربی را هرگز نخوانده باشند.

۱۲۲- دین اسلام محمدی در عرصه خلقت تشریعی (تاریخی) مترادف با روز ششم – هفتم در خلقت تکوینی (آنی) است که واقعه دمیدن روح در آدم است و الست بربکم قالوا بلی ... ولی این « بلی » دیگر از جهل و ظلم نیست بلکه از معرفت و عدالت است که نخستین کاملان این خلقت همانا محمد ص و علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع هستند که اهل بیت خدایند. و امامان و پیشوایان و الگوهای این خلقت می باشند. پس عارفان و صوفیان حق هم شیعیان کامل و حقیقی و مسلمانان خالصند از هر قوم و مکتب و مذهبی در سراسر جهان چه زبان عربی بخوانند و یا نخوانند زیرا این راه باز خوانی وجود یعنی معرفت نفس است. و هر که کتاب وجود را بخواند قرآن خوانده است. « این خدای رحمان است که تعلیم می دهد قرآن را و می آفریند انسان را و می گشاید بیان را» قرآن – ولی به زبان مادری و امی هر کسی. زیرا محمد ص رحمت بر جهانیان است و این رحمت جهانی همان قرآن است. « این کتاب رحمت و شفاست بر همه مؤمنان و نازل شده است برای همه مردمان » قرآن – چه مسلمان و مسیحی و بودائی و چه عرب و عجم.

۱۲۳- پس این نزول رحمت قرآنی و محمدی که عرصه خلقت انسانی است نزولی صرفاً عربی و صرفی و نحوی و فقهی و ادبی و فلسفی و تاریخی نیست بلکه نزولی روحانی است و همان نزول روح است که در چند مرحله نازل می شود که مرحله اولش نزول از نزد پروردگار خالق بر بنده بر گزیده اش محمد مصطفی ص است و مرحله دومش نزول از محمد ص است بر امامان امت. و مرحله سومش از امامان امت است بر اولیاء و عرفای امت. و مرحله چهارمش از اولیای امت است بر مؤمنان امت. و همه این مراحل نزول در قرآن کریم مذکور است مثل « و رسولی که وحی می کند آنچه که به او وحی شده است» وحی همان روح است در سلسله مراتب نزول. و اینست سیر خلق جدید انسانی!

۱۲۴-وجود برای آدمی تا تبدیل به نور معرفت نشود وجود نیست بلکه برزخی بی انتهاست بین بود و نبود. یعنی وجود، نور معرفت است و اینست معنای مکتب اصالت معرفت به جای اصالت وجود!

۱۲۵- هستی، دانایی بر هستن خویش است و این نور معرفت همان وجود مطلق ذات باریتعالی در عرصه قبل از خلق جهان است که در قلمرو خلقت جلوه جمالی یافته است که کمالش انسان است به معنای عام و انسان کامل به معنای خاص.

۱۲۶- و این آیه که ترجیع بند آثار ماست حرف اول و آخر این ادعاست « به زودی نشانه های خود را در درون و برونشان به آنان خواهیم نمود تا بر ایشان روشن شود که او خود حق است آیا کافی نیست که خداوند خود شاهد بر هر چیزی است و آری آنان در دیدار پروردگارشان تردید دارند . بدانید که او به هرچیزی احاطه دارد». سوره فصّلت - آری تردید دارند که خداوند جمالش را از انسان آشکار سازد از «او» که خود حق است و معلم انس و جن و ملائک در امر خلق جدید است همچون علی ع آنگونه که در خطبه افتخاریه خود را معرفی می کند. مسئله اینست که ما شیعیان امامان خود را نه می شناسیم و نه باور داریم و نه اصلاً معنای امامت را دریافته ایم و نه معنای غیبت امام را و نه معنای خاتمیت را.

۱۲۷- آری. ما در دیدار پروردگارمان در حیات دنیا، تردید داریم و بلکه میلی به این دیدار نداریم. این باور و شوق گوهره اصلی خلق جدید است. و قرآن کریم به ما هشدار می دهد آنانکه دیدار پروردگار را باور ندارند یا به آن شک دارند کافرند. و این باور و ناباوری فقط مربوط به قیامت کبرا نیست بلکه اساساً مربوط به حیات دنیاست زیرا پیروان همه مذاهب توحیدی به لقاءالله پس از مرگ و قیامت اعتقاد دارند و این ایمان نیست همانطور که باور به وجود خدای یگانه هم ایمان نیست و خداوند کسانی را که خداوند را در جائی دست نیافتنی می دانند کافر خوانده است در قرآن - پس آیه مذکور و همه آیات مربوط به لقاءالله در قرآن که میزان کفر و ایمان است حیات دنیای بشر را مخاطب دارد. و این همان اصل امامت است به عنوان مذهب آخرالزمان. زیرا خداوند از وجود امامان رؤیت می شود همانطور که علی ع می فرماید «هرکه مرا دیدار کند خدا را دیدار کرده است و خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود» این است مسئله! و اینک بهتر می توان آیه مورد بحث را درک نمود که خداوند نشانه های خودش را در درون و برون مردمان نشان می دهد تا حق را یعنی امام را بشناسند و لقاءالله در حیات دنیا را باور کنند زیرا آن نشانه های الهی تماماً در وجود امام یک جا حضور دارد.

۱۲۸-پس در حقیقت باید گفت که خالق خلق جدید انسانی برای مردمان همان امام است که « کل جهان هستی متمرکز در وجود امام آشکار است » قرآن – پس امام به قدرت کل جهان هستی که در اوست قدرت خلق جدید را از جانب خداوند به دست گرفته است و این معنای « یدالله » است که هر که با او بیعت نمود کل گناهان گذشته و آینده اش پیشاپیش بخشوده می شود و بر صراط المستقیم قرار می گیرد طبق آیات نخستین سوره فتح . و این پاک شدن از پس و پیش عین پاک شدن از خسران عصر و نسیان دهر و زمانیت است و از زنجیره علیّت ماده رهیدن است و بر توحید وارد شدن و اهل الله گشتن و هویت لم یلد و لم یولد یافتن و علی وار شدن که « علی مصداق سوره توحید است » به قول رسول اکرم ص.

۱۲۹- پیامبر اکرم ص درباره علی ع می گوید که ای علی اگر حق تو را به مردمان معرفی کنم با تو همان می کنند که با حضرت مسیح ع کردند. یعنی اول تو را می کشند و سپس خدایت می خوانند یعنی با تو همان می کنند که با خود خدا کرده اند و او را از دسترس و قلمرو وجود خارج و تبعیدش نموده و سپس می پرستندش. و این مذهب کفر است که خصم لقاءالله در حیات دنیا هستند و نه حیات آخرت این نکته را بدان و در آن بمان تا به صراط المستقیم باشی!

۱۳۰- و اما یکی دیگر از ارکان خلق جدید امر موسوم به « تقیه » است که دارای دو وجه است : ظاهری و باطنی : مصلحتی و حقیقتی ! جنبه حقیقی آن اینست که همه احکام شرع و فضایل اخلاقی باید باطنی و قلبی و روحانی و تمام وجودی شود و این به معنای حذف ظواهر شریعت نیست که هرکس چنین پندارد از دین ساقط شده است. وجه دومش به بازار نبردن تجلیات روحانی و کرامات ربانی وجود در جریان سلوک عرفانی است مگر اینکه صاحب رسالتی عرفانی از جانب پروردگار و یا امامش شده باشد که در اینصورت بایستی پیشاپیش از تمام حیات دنیوی خود بگذرد و بلکه خود را برای هر نوع بلا و ملامت و تهمت و زجری آماده سازد و صلیب خود را دائماً بر دوش بکشد. و با توجه به این دو وجه از حقیقت تقیه است که سخن امام صادق ع درک و تصدیق می شود که « تقیه دین من و دین پدران من است پس کسی که تقیه نمی کند دین ندارد ».

۱۳۱- پس تقیه که هم ریشه تقوا و متقی به لحاظ لغت و معناست به معنای باطنی کردن احکام و ارزشهای دینی است و هم پنهان داشتن جلوه های روحانی و اسرار عرفانی حاصل از آن است از نامحرمان و نااهلان الا اینکه جبراً و به غیر عمد آشکار شود.

۱۳۲- ولی امر تقیه را بایستی جدای اشاعه معرفت و حقایق توحیدی دانست زیرا امر به معروف و نهی از منکر که یکی از ارکان دین در عرصه خاتمیت است مختص به سالکان خلق جدید است و هیچ امری نمی تواند مانع این حق باشد که حضرت رسول ص می فرماید که « خداوند لعنت می کند کسی را که حقیقتی را بداند و از مردم پنهان دارد » مگر اینکه این حقیقت مربوط به زندگی خصوصی افراد و به خصوص مؤمنان باشد با ذکر نامشان.

۱۳۳- در حالیکه رسول خدا حتی جزئیات ماجرای معراجشان را برای مردم بیان فرمودند بنابراین دیگر هیچ راز مگوئی در قلمرو معرفت و حقایق دین باقی نمی ماند. بخصوص کسانی که محل نزول روح بوده اند رسالت دارند که مردم را بشارت و تنذیر نمایند به امر الهی که « خداوند به هریک از مؤمنانش که بخواهد روحی از جانب خویش نازل می کند تا مردمان را برای دیدار با خدا نوید دهد » چرا که نزول روح منجر به لقاءالله می شود و آنکه خدای را دیدار نموده بایستی مردمان را با خبر کند زیرا این اساس دین آخرالزمان است یعنی امامت است که کانون قیامت است. و هرکه سر باز زند از ترس نان و جان و آبرو و آزار خلایق، مورد لعنت خداوند قرار می گیرد یعنی از دین ساقط می شود. زیرا تنها تمایز دین محمد ص از سایر ادیان الهی همین امر معراج و لقاءالله در حیات دنیاست. و اگر محمد ص اسوه حسنه برای امت است در رأس این حسنه همانا لقاءالله است که مؤمن محمدی بایستی در شوق و تلاش این دیدار باشد وگرنه کافر به دین اوست به قول خودش در کتابش که مکرراً این دیدار را میزان ایمان قرار داده است.

۱۳۴- « پس کسی که به دیدار پروردگارش امیدوار است بایستی اعمالش را به صلح بکشاند و برای پروردگارش شریکی قرار ندهد » کهف « و آنانکه نشانه های دیدار پروردگار و دیدارش را منکر شدند از رحمت من نومید شدند و ایشان را عذابی دردناک است » این آیات نشان دهنده لقاءالله در حیات دنیاست وگرنه در دیدار قیامت کبرا همه خلایق جمعاً در محضر حضرت حق قرار می گیرند و دیدار می کنند خواه ناخواه. یعنی آنکه مشتاق دیدار حق در حیات دنیاست بایستی صالح و موحد باشد و در این معنا هیچ تردیدی نیست. حتی این مسئله شامل باور درباره بهشت و دوزخ و اجر و جزای الهی در حیات دنیا هم می شود و گرنه پیروان همه مذاهب به حساب و عقاب اخروی باور دارند که امری نسیه است ولی مؤمن حقیقی آن است که بهشت و دوزخ را از همین حیات دنیا برقرار بداند و اینست معنای حضور خدا در زندگی دنیا و نه فقط آخرت. و اصلاً آنچه که موجب غفلت و نسیان اهل دین است همین اخروی نمودن کل دین است و این اساس آن چیزی است که امروزه موسوم به سکولاریزم می باشد که به معنای حذف خدا و همه معارف دینی از حیات دنیاست و محول کردن آن به آخرت. اینست معنای کفر در قرآن. تا آنجا که قرآن کریم حتی قیامت کبرا را هم امری جاری و نقد می داند و لذا « السّاعه » می نامدش. بنابراین اساس خلق جدید باور به حی و حاضر بودن خدا و قیامت و آخرت از همین دنیاست. این آن دینی است که قلب انسان را زنده می کند و اساس حیات روحانی و خلقت عرفانی است.

۱۳۵- در دهها آیه از قرآن سخن از امید به دیدار با خداوند است که مشروط به ایمان و اصلاح و توحید و تزکیه است و گرنه دیدار با خداوند پس از مرگ و عرصه قیامت کبرا که مشروط نیست بلکه حتمی و عمومی است. و اتفاقاً کافران در آن روز از این دیدار روی می گردانند و خود را در آتش دوزخ سرنگون می کنند. این نکته را بدان تا اهل خلق جدید باشی !

۱۳۶- اگر همین آیه مکرر در قرآن به واسطه علمای دینی در میان مردمان بیان و تأکید شود اساس خلق جدید است که منجر به انقلابی روحانی می شود و اینست نجات بزرگ و رهایی از اینهمه فلاکت و هلاکت و فساد و جنون و جنایت. ولی براستی آیا چند درصد علمای دینی اصلاً بر این امر باوری دارند. تا بخواهند مردمان را نوید و امید بخشند. این رسالت عرفانی ویژه ای بود که خداوند منّان بر ما منت نهاد و ما را مأمور ابلاغ آن فرمود که اصل و اساس ویژه دین محمد ص است و تمایزش از سائر مذاهب. و نیز گوهره ذاتی خلق جدید و آفرینش عرفانی می باشد : اراده به لقاءالله در حیات دنیا! و اینست گوهره اصلی امامت و تشیع و هدایت و نجات آخرالزمانی! و هرکه این حقیقت را باور نماید مهیا برای خلق جدید است.

۱۳۷- « اگر عجب می داری پس تعجب کن از این گفتارشان که می گویند : چون خاک شویم خلقت جدیدمان آغاز می شود !» رعد - « مگر نمی دانید که خداوندی که آفرید زمین و آسمانها را بر حق ، اگر خواهد ببرد شما را و بیاورد خلق جدید » ابراهیم -
« و گفتند آیا چون محو شویم در زمین هر آن در خلقت جدیدیم ! بلکه ایشان به ملاقات پروردگارشان کافرند »سجده - « اگر خداوند بخواهد شما را می برد و خلق جدید می آورد » فاطر- « آیا در خلقت نخستین شما ناتوان بودیم . مسئله اینست که ایشان از آفرینش جدید در تردید هستند و براستی که آفریدیم انسان را و می دانیم که با خود چه می گوید و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم » ق –
از آیات مذکور آشکارا در می یابیم که خلق جدید یکی به معنای حیات پس از مرگ است و دیگری نسل ها یا تمدن های برتر و مؤمن است و بیهوده نیست که علی ع حیات عرفانی را به مثابه مرگ قبل از مرگ می داند و اخلاص در دین را حاصل چندین موت اراده معرفی می کند . همانطور که قرآن کریم هم علت اصلی انکار خلق جدید را ناباوری در دیدار با خدا معرفی کرده است. یعنی ناباوران به خلق جدید چه حیات پس از مرگ و چه حیات روحانی در دنیا، در واقع به لقاءالله ناباورند و لذا طبق آیات قبلی از رحمت خدا مأیوس هستند. یعنی رحمت باوری و خلقت باوری و لقاء باوری امر واحدی است و خود - باوری و بلکه باور به خدا در خود که از رگ گردن به انسان نزدیکتر است. پس انسان اگر چنین باوری داشته باشد از خاک شدن هراسی ندارد چه با مرگ طبیعی و چه مرگ ارادی و نفسانی. و شوق مرگ از شوق به دیدار خداوند است و این شوق واحد اساس خلق جدید عرفانی است.

۱۳۸- آنکه خداوند را در حیات دنیا بخواهد دیدار کند آخرت و قیامت را و عالم غیب و حیات روحانی را هم به همراه خدایش به این دنیا می آورد و اینست خلق جدید!

۱۳۹- « شما را چشم و گوش و دل دادیم چرا شکر نمی کنید الا اندکی » قرآن – کسی که نه می شنود و نه می بیند و نه با دلش کاری دارد طبعاً شکری هم از این بابت ندارد. پس خلق جدید به معنای زنده شدن حواس و هوش و دل و جان است و این امر کبیر جز با مردن ممکن نمی شود جز با خاک شدن! و لذا کافران در روز قیامت که به دیدار خداوند می روند به محض این دیدار می گویند! « ای کاش خاک می شدیم . و سپس خود را با صورت در آتش دوزخ سرنگون می کنند». چرا ؟ می خواهند خاک شوند تا استحقاق و تحمل این دیدار را بیابند به واسطه سوختن و خاکستر شدن در دوزخ!

۱۴۰- پس این خاک شدن معنای دیگری هم دارد که مردن جسمانی نیست و گرنه کافران در قیامت کبرا همه مرده اند و جسمشان خاک شده است ولی هنوز استحقاق دیدار را در خود ندارند و لذا خود به دوزخ میروند آنهم با صورت! پس این چه خاک شدنی است ؟ » « می گویند چون خاک شویم خلقت جدیدمان آغاز می شود ؟ » آیا نکته را در می یابید!

۱۴۱- آری! فقط در عالم خاک است که می توان جمال پروردگار را دیدار نمود و تاب دیدار داشت و نابود نشد! و گرنه چرا کافران پس از مرگشان تازه آرزو می کنند که ای کاش خاک می بودند؟ آری اینک یک بار دیگر آن آیه را با حیرت کامل بخوان که : « اگر می خواهی تعجب کنی از این سخن آنان تعجب کن که گویند چون خاک شویم خلقت جدیدمان آغاز می شود». و حیرتی برتر از این آن آیه که : « چون کافران به دیدار پروردگارشان در قیامت رسند گویند : ای کاش خاک می بودیم ! و سپس با صورت خود را در آتش سرنگون می کنند» در این معنا گر هزاران سال بمانی کم است.

۱۴۲- انسان اگر در حیات خاکی اش خدای را دیدار نکند در قیامت کبرا که فاقد وجود خاکی است چگونه می تواند جمال او را دیدار کند. زیرا خداوند جمال خویش را از خاک برگرفته و بر خاک نقش زده است وگرنه اصلاً چرا کائنات خاکی را آفریده است (ارض) . آفریده تا خودش را معرفی و آشکار کند.

۱۴۳- درست به همین دلیل که ما زندگان قادر به دیدن مردگان نیستیم ولی مردگان قادر به دیدن ما هستند زیرا روزی در عالم خاک زیست کرده بودند. ولی اگر ما هم حیات روحانی یابیم قادر به دیدار مردگان خواهیم بود همانطور که قادر به دیدار با خدا خواهیم بود.

۱۴۴- حال راز سجده بر خاک را دریاب که عین سجده بر خداوند است، سجده بر جمال او و معنای «ابوتراب» را. و معنای رب و ربوبیت را و تربیت را.

۱۴۵- پس خلق جدید چیزی جز دیدن جمال خدا در خاک نیست و این حق خاک است و حق خلقت خاکی انسان! و حق آفرینش کائنات خاکی!

۱۴۶- و تربیت یعنی رب پذیری در تراب! و ببین که رب و تراب و تربیت جمله از یک ریشه لغت است و یک معنای حقیقت! چرا که تربیت شدن یعنی خاک شدن و خاکی شدن به معنای عامی و امی کلمه که عین معنای عرفانی آن است. « ای کاش خاک می بودیم » اینست شعار اهل تربیت و ربوبیت حق!

۱۴۷- علی ع در سجده اش بر خاک بود که دیدار می کرد و می مرد و باز زنده می شد به خلق جدید! و بوتراب یعنی پدر خاک شدگان! خاک شدگان به معنا، که عارفانند و خاک شدگان به ماده، که مردگانند. و اینست که شب اول قبر با علی روبرو می شوی و سخن از معرفی امام است. و اینست که هر سالکی در خلق جدید هم در بیعت با علی و علی واری قدم به راه می نهد.

۱۴۸- پس بدان معنای تکبر و غرور را به عنوان اول صفت ابلیس در آدمی که منکر خاک بودن خلقت خویش است و معنای کافر اولین را که آدم را به دلیل خاکی بودنش انکار نمود و به دوزخ شد.

۱۴۹- پس به جای اینکه در قیامت کبرا بخواهی دوباره خاک شوی هم اکنون که خاکی، خاک باش. اینست درس اول خلق جدید و آفرینش عرفانی که عین رئالیزم و ماتریالیزم است به معنای حقیقی کلمه و نه ایده آلیستی و مارکسیستی اش.

۱۵۰- و اینک آیه ای از مطلع قرآن عرفانی بر خوان که : شما را از خاک آفریدیم آیا هیچ شکری به جای می آورید ! و اینست شکر عارفان و آفریده شدگان جدید که به اراده خویش آفریده شده اند.

۱۵۱- و اینست که خود در کتابش می فرماید « فقط عالمانند که خاشعان درگاه پروردگارند » و این علم خاک شناسی است و خاک شدگی! و بی تردید این آن علمی نیست که در نزد عامه مردمان و اهل فن است بلکه علم ربوبی است.

۱۵۲- پس مپندار که خلق جدید در آسمان و ماورای جهان است بلکه در قلب خاک است و خاک قلوب انسان و خاک شدن دل و بر باد رفتن خاکسترش در آسمان!

۱۵۳- خلقت عرفانی، خلقت جهان هستی ازلی – ابدی است یکبار دگر با حضور و شهادت و یاری انسان – خدا و لذا این هستی ولائی است که تار و پودش از عشق بین انسان و خداست.

۱۵۴- خلقت جدید عاشقانه – عارفانه کردن خلقت قدیم است برای انسان. پس انسانی شدن جهان است به ظاهر و باطن.

۱۵۵- خلقت قدیم برای آدمی موجب حیات و هستی دهری و مزمن (زمان زده) است و لذا خسرانی و نسیانی و مالیخولیایی است. و خلقت جدید به مثابه دهر زدایی و نسیان زدایی و مالیخولیازدایی از وجود خویشتن است و این عین تاریخ زدایی است.

۱۵۶- اگر خلقت جدید، زمان – زدائی از وجود است پس مکان زدایی نیز هست که زمان معلول مکان است.

۱۵۷-پس خلقت جدید، خلق السّاعه است و این مقام حاصل رسیدن به موقعیت السّاعه یا حال مطلق است یعنی رسیدن به موقعیت فیکون آنی در پاسخ به « کن »!

۱۵۸- پس عرفان اهل الله، عرفان خاک و خاکساری و خاک شدگی و خاک پذیری و خاک پرستی است. این مقام اهل سجود است و ساجدین ! اینست عرفان بوترابی!

۱۵۹- و اما خلق جدید به لحاظ وقایع بیرونی و حوادث و اعمال دنیوی و فیزیکی سراسر بدعت و خطر کردن و نبرد با جبر زمان و تاریخ و فرهنگ و تمدن حاکم بر بشریت است و عین شنا کردن در خلاف جریان آب است و به بیان قرآنی همان رجعت است از راه آمده. و این نبرد با زمان است و لذا مکان.

۱۶۰- نبرد با زمان و مکان یعنی چه؟ یعنی دل کندن و زدودن نفس از همه فرآورده های زمان – مکان (space - time)

۱۶۱- انواع وراثت های نژادی و تاریخی و فرهنگی و ژنتیکی و اقتصادی و اعتقادی و رفتاری و عرفی و اخلاقی و ارتباطی و غریزی و جغرافیایی و جنسی و امثالهم یک وجه از فرآورده های زمان – مکان هستند و مجاری حضور و سلطه زمان و مکان در انسان و ارکان جبرهای آن در نفس بشر می باشند که در خلقت عرفانی بایستی از وجود انسان پاک شوند.

۱۶۲- وجه دیگری از اسارت انسان در زمان – مکان که زیر بنای این سلطه و جبرهاست همانا تن او می باشد که مکان زمان و مجرای تاریخ است. و این سیاه چاله هستی جز به نور ذات پروردگار در دل آدمی منور نمی شود و این همان وقوع هیکل نوری است که اکمل این واقعه در محمد مصطفی ص رخ نمود و در صلوة و صلوات محمدی بر مؤمنان مخلص است که مشمول این واقعه می شوند که این غایت رحمت محمدی بر انسان است.

۱۶۳- پس در حقیقت خلقت عرفانی در شهر نور وجود محمدی ص تحقق می پذیرد که از درب وجود علی ع ممکن می شود. و اینست که ذکر مؤمنان امت در آخرالزمان «یا محمد یا علی» می باشد و این ذکر خلقت عرفانی است.

۱۶۴- و البته این محمد – علی وجود واحد حضرت بقیةالله اعظم، امام مبین در آخرالزمان است که تحت الشعاع نور وجودش این خلقت واقع می گردد.

۱۶۵- دل کارخانه خلقت انسانی – عرفانی است. همانطور که دل به جمال محبوبی آرام و قرار می گیرد منقلب و خلاق می شود. و آخرالزمان که آستانه قیامت است و عرصه لقاءالله است و با لقای الهی است که خلقت عرفانی آغاز می شود جمال رحمت خدا همانا محمد مصطفی است و جمال نعمت او هم علی مرتضی ع است و این دو جمال در جمال واحده امام زمان متجلی است پس دیدار با امام زمان خویش سر آغاز خلق جدید است زیرا او خالق جدید است زیرا خلیفه خداست و نخستین خلق جدید!

۱۶۶- این سالکان خلق جدید همان مؤمنانی هستند که به قول علی ع قلوبشان مورد امتحانات الهی قرار گرفته و سربلند بیرون آمده است و لایق درک و دریافت نور ولایت و امامت گردیده و بر کوره محبت الهی وارد شده است و این کوره خلق جدید همان دل امام و پیر طریقت است.

۱۶۷- و نخستین امتحان و کنکور ورودی بر این زایشگاه عرفانی و دانشگاه الهی امر به هجرت سالک است به سوی امام و کندن از همه وابستگی های نژادی و عرفی و اجتماعی و تاریخی و امثالهم همانطور که ذکرشان رفت و این یعنی دل یک دله کردن با امام و سر و دل سپردن به او. هرچند که مردودان این امتحان ورودی به نوع دیگری در آتش نژاد خود می سوزند و قلوبشان از همه تعلقات غیر خدایی سوخته و پاک می شود و چه بسا پس از خروج از این آتش امکان هجرت داشته باشد.

۱۶۸- خوش اسفا به حال آنکه مرد حقی کسی را مورد نظر قرار داده و به او اشاره هجرت نماید و او به روی خود نیاورد و سرباز زند و تجاهل نماید و یا بهانه آورد همانطور که خداوند در سوره توبه بدان اشاره دارد مثل سردی و گرمی هوا و بیماری و نداری و مخالفت خاندان و غیره.

۱۶۹- به زبان ساده کل ماجرای خلق جدید در قرآن کریم سرگذشت مؤمنان و امر هدایت و سیر الی الله و رشد و تعالی انسان است و ماجرای نزول روح و خروج از تاریکی به روشنایی و امثالهم و این همان مؤمنانی از امت محمدی هستند که انبیای سلف به مقامشان در نزد خداوند غبطه می خورند و علی ع از دوری آنان اشک دلتنگی می ریزد در نهج البلاغه! اینان همان گروهی هستند که خدای را دوست می دارند و خداوند هم دوستشان می دارد. اینان دوستان خدایند که بی وجودشان لحظه ای بشریت امکان استمرار

بقا ندارد . اینان همان مؤمنانی در قرآن هستند که از قبل و بعد مبرایند یعنی مقیم السّاعه هستند و خلق السّاعه! اینان اهالی بداء پروردگارند. این همان بدعتی است که بدون علم بر آن و یقین بر آن ایمانی در آخرالزمان ممکن نیست به قول امام صادق ع!

۱۷۰- خلقت جدید بیان ساده همان جدید شدن خلقت است که گوئی هم اکنون به دست خداوند آفریده شده و در محضر او یک بار دیگر بیعت الستی می بندی و « بلی » می گویی بر بلایای عشق او!

۱۷۱- خلقت قدیم خلقت اللهی است و خلق جدید اما خلقت الله اکبری است و وقوع فتبارک الله احسن الخالقین!

۱۷۲- خلقت عرفانی ، پیدایش نوری انسان است و به زبان فیزیک نظری وقوع انسانی $E = MC^2$. یعنی ظهور ذات از سیاه چاله درک اسفل السافلین کالبد آدمی!

۱۷۳- و هزاران وای به بازیگران این وادی آنگونه که در فرقه های درویشی و شبه عرفانی در تاریخ تا به امروز شاهدش بوده ایم که به اشد ضلالت و هلاکت و عذاب و مالیخولیا دچار می آیند. و این کارگاه پیدایش دجالیت است که در آخرالزمان محور اکثر فتنه هاست تحت عناوین گوناگون.

۱۷۴- « آنانکه خداوند دلهایشان را آزموده است » به چه؟ به محبت و ناز صمدی و احدی اش! و اینانند مستحقین خلق جدید! خلق جمال عشق به نور علی نورش که به بیان فیزیک نظری به مثال بخوانیدشC^2. ماده ای که در رآکتور ذات حق دچار دورانی به سرعت مجذور نور می شود و جمال ذات (E) را متجلی می سازد آن M اسفل السافلینی!

۱۷۵- « خداوند هر چیزی را زوج آفریده است » قرآن کریم – ولی خودش واحد است و آدمی هم بایستی چون او واحد شود و از همه ازواج وجود درگذرد و فرید و جرید و وحید و شهید گردد. در بیان مثالی علوم فنی می توان تعریف هویت شیمیایی (Identity) را در فلسفه علم شیمی مد نظر قرار داد که اساس علم شیمی و هستی مولکولی می باشد و واقعه گسست مولکولی با حفظ هویت! و اینها مثالهایی است از توحید وجود بر قیاس علوم علیتی و مجازی! و این بیانی از نژاد زدائی از خویشتن است در سوی نژاد. حرکت از حیات مولکولی (ازواجی) به سوی هستی اتمی و ذاتی! حرکت از دو به سوی یک!

۱۷۶- همانطور که در فیزیک نظری در نظریه سیاه چاله ها گفته می شود که پایان عمر ماده در یک سیاره منجر به فروپاشی درونی آن شده و تشکیل سیاه چاله می دهد که هیچ چیزی از جمله نور از آن راه فراری ندارد و این عین معنای درک اسفل السافلین در انسان است. و عجبا که این سیاه چاله ها می تواند کانال ارتباط و انتقال نوری به هر کجای این کائنات لامتناهی باشد. خلقت عرفانی در انسان و واقعه پیدایش هیکل نوری و همه جائی در قلمرو بیان و مثال شباهت بسیاری به این نظریه دارد. و این نوع مثالهائی که عرضه می کنیم به معنای استخراج حکمت از بطن علوم دنیوی است چرا که در ابطال نیز حقی است که آن حق را جز اهل حق نمی یابند. « دنیا پرستان حتی بر دنیای خود نیز علمی ندارند و علم آن در نزد مؤمنان است »قرآن کریم – زیرا حتی علوم ابلیسی نیز دارای حقایق و اسراری الهی است که آنرا جز اهل حکمت قرآنی در نمی یابند.

۱۷۷- خلق جدید واقعه ای آخرالزمانی است و اگر دانشمندان حکیمی چون پلانک و انیشتن و هایزنبرگ موفق به کشف قوانین فوق علیتی از بطن علوم علیتی می شوند از برکات علمی این دوران است که حق را از باطل نیز آشکار می سازد و توحید را از قهقرای دیالکتیک و روح را از اعماق ماتریالیزم و ایمان را از ذات الحاد بر می تابد و نور را از ظلمات سیاه چاله ها! « که انسان را در عالیترین مقام آفریدیم و در پست ترین وضعیت پرتاب نمودیم باشد تا ایمان آورده و صلح پیشه سازد و هدایت و رستگار شود». قرآن –

۱۷۸- گفتیم که اگر« او با شماست در همه حال و هرکجا » پس شما هم قاعدتاً بایستی با او باشید در همه حال و هرکجا. چون او یکی است. پس انسان هم چون او در جای جای جهان هستی هزاران تو و هفت آسمانش در همه حال حضور دارد. خلق جدید چیزی جز یافتن این مقام خویشتن نیست. پس این خلقی سراسر عرفانی است و آنی و شهودی. و نخستین کسی که این مقام را یافت به تمام و کمال، محمد مصطفی ص بود. و لذا امتش هم بایستی از اسوه حسنه خود پیروی کنند. زیرا اسوه جز این معنایی ندارد و محمد

ص اسوه امت خویش است و در آخرالزمان کل بشریت بالقوه امت اوست زیرا دینی جز دین او نیست و رحمتش عالمگیر است و او تنها پیامبر جهانی است و فرانژادی! زیرا او خود زمان است و جمال رحمت رحمان!

۱۷۹- در رساله « مبانی هستی شناسی عرفانی » نشان دادیم که جهان هستی که واقعه زمان – مکان (space-time) است مکان درب ورود به زمان است و انسانیت مکان (ارض) همان علی ع یا امام است و انسانیت زمان هم محمد ص می باشد که « من زمانم و علی درب من است » رسول اکرم ص – و این زمان همان قلمرو علم لدنی است که علم خلق است. پس جهان هستی چیزی جز حضور محمد – علی نیست. و این همان معنای انسان کبیر و جهان صغیر است. و خلق جدید یعنی کشف چنین واقعه ای!

۱۸۰- اساس ایدئولوژیکی خلق جدید و آفرینش عرفانی همانا مکتب اصالت معرفت است در قبال اصالت وجود یا ماهیت! و این شعار که : معرفت کافیست! ولی این معرفت لایق کسی است که دلش در نزد خداوند امتحان شده و قبول گشته باشد. و این برخلاف تصور عامه، آسانترین کارهاست و لذا نامش صراط المستقیم است. یعنی انسان بایستی جواب خدا را در دلش و با دلش بدهد و هیچ نیازی به مخاطره جهت ورود به این دانشگاه خلاق نیست. و لذا مستضعفین بالقوه مستحق ترین وارد شوندگان به این کارگاه آفرینش هستند. یعنی آنانکه حداقل دلبستگی به دنیا را دارند و لذا برای ترک آن مهیاترند. و این متارکه فقط به یک بلی گفتن قلبی است و مابقی با خداست. اینجا کار فقط با خواستن است نه توانستن!« بخواهید تا اجابت کنم » قرآن !

۱۸۱- آیا دیگر هیچ عذر و بهانه ای پذیرفتنی است؟ و اینست که به قول علی ع میزان نهایی در قیامت همان عشق است نه دانایی و توانایی ! انسان فقط « خواستن » است و بس ! « آیا انسان را جز تمنایش چیزی هست » قرآن – و اینست راز اختیار آدمی و مسئولیت ذاتی اش در قبال سرنوشت و اعمالی که معلول اختیارش در خواستن و نه توانستن است. این اساس معاد است که هرگز قبل از این چنین تبیین توحیدی و یقینی نداشته است.

۱۸۲- باید دانست که اولیای امام زمان ع دربهای ورود به مؤمنان به وادی خلق جدید هستند که در میان مردم به سر می برند به تقیه که جز بر اهلش آشکار نیستند آنهم به درجات نیازشان و ادراکشان! و آنان عارفانند که هریک محل تجلی یکی از امامان می باشند. پس امامان تماماً حی و حاضرند در میان مردم به نور تجلی و نه حلول!

۱۸۳- پس تشیع (مذهب امامیه) به عنوان یک مذهب، قلب کارخانه خلق جدید در آخرالزمان است به رسم و ماهیت و نه به صرف اسم و ادعا و عنوان و وراثت تاریخی. و لذا همه عارفان بزرگ دارای منطق و سنت و حکمت امامی هستند در الفاظی متفاوت در سراسر جهان!

۱۸۴- به ما می گویند « شما همه استنباط ها و مکاشفات شخصی خودتان را لباس اسلامیت و شیعه گری می پوشانی و آنرا تطهیر و موجه و رسمی می سازی تا از اتهام مبرا باشی و ... » این ادعای مشترک دو جماعت به ظاهر متضاد و عدو است یعنی منکران اسلام و اصولاً هر چه دین و علمای سنتی و اسلامی و شیعی. این اتهامی آشکارا ناحق است زیرا اگر مکاشفات خویش را تبیین اسلامی – قرآنی – شیعی نمی کردم اتفاقاً از اینهمه اتهامات و گرفتاریها مصون می بودم زیرا منافع هیچ جریانی مورد مخاطره قرار نمی گرفت. و مسئله دیگر اینکه همه آثار و افکار بنده آشکارا دارای شالوده و ساختاری اسلامی است و اتفاقاً رنگ و لباس اسلامی اش بسیار اندک و کم رنگ است که این امر خود یکی از بهانه های اتهام التقاط و اختلاط و تلفیق است مثل فقدان عربیت در آثارم. معارف و منطق بنده تماماً اسلامی است ولی ادبیات و سبک نگارش آن جهانی و مدرن است که از همه فرهنگها و مذاهب و مکاتب گزیده هایی تمثیلی و تطبیقی در بیان توحیدی حقایق دارد و البته این یک سفارش قرآنی است که هدایت شدگان کسانی هستند که به همه سخنان گوش فرا می دهند و بهترینش را بر می گزینند. قرآن – واین گزینش توحیدی است که شریانهای توحیدی همه عقاید بشری را به هم پیوند می دهد و جهانیت اسلام را آشکار می سازد. هدف از این توضیحات دفاع از خویشتن نیست بلکه روشن تر کردن اذهان مبتدیان است و گرنه اهل معرفت و اهل طلب و درد دل را نیازی به این توضیح واضحات نیست. امروزه که عصر مذهب بازار آزاد است برای دین مداران دنیا پرست رقابت به مراتب غیر قابل تحمل تر از عداوت است و لذا کفر و الحاد را بر اخلاص ترجیح می دهند زیرا قابل معامله است و البته این تحت عنوان دفاع از « اسلام ناب » وارد بازار می شود

تا اسلام حقیقتاً ناب را که قابل معامله نیست از بازار براندازد و آنرا قبضه نماید. و این اتحاد پس پرده کفر و نفاق در طول تاریخ بوده است و این اتحاد امروزه عریان می شود که این یکی از مبارکترین واقعه در آخرالزمان است که شهر محمدی را به روی همه مستضعفین می گشاید و « خواستن » را عین شدن می کند و خلق جدید را جهانی می سازد.

۱۸۵- همه موانع بیرونی به سوی توحید و کارگاه خلق جدید معلول نخواستن یا تردیدهای درونی است وگرنه حرکت توحیدی آسانترین و مهیاترین حرکات بشر است اگر ایمان و یقینی در میان باشد. نتوانستن در امر حق تهمتی آشکار به خداست. این شرک است که انسان را از حرکت باز می دارد و هر حرکتی را به بطالت می رساند. بی تردید نژاد اکثر مردمان خصم خلق جدیدند و لذا هجرت پس از ایمان امری واجب است و بدون آن هیچ کاری صورت نمی پذیرد. جلب رضای نژاد و مردم در امر حق و خلق جدید بزرگترین آفت و شرک راه است.

۱۸۶- خلقت قدیم قلمرو « هستی در دیگری » است و آدمی این رسالت وجودی را دارد که به « هستی در خویش » باز گردد که همان « هستی فی نفسه » در بیان فلسفی است و می دانیم که « هستی فی نفسه » یا وجود مطلق و خودی جز خداوند نیست و انسان هم باید خلیفه او باشد.

۱۸۷- « هستی در دیگری » همان وجود عاریه ای و مشروط و منسوب و بی خود و مجبور است به غیر خود. و این معنا از وجود در فرهنگ عامه بشری معروف به عشق است که دعوی ایثار دارد و جهانخوار و سلطه گر و ستم بر است و در حقیقت وجود نداشته اش را نذر دیگران می کند تا از این طریق دیگران را تصاحب کند و بدین واسطه احساس وجود نماید. و خلق جدید به معنای رهایی از این وجود عاریه ای و ظالم است. رهایی از موجودیت زمانی – مکانی (تاریخی – نژادی) و الحاق به وجود آنی و کنونی و ذاتی! و این به بیان قرآن همان امر رجعت به خویشتن است: « در شماست پس چرا نگاه نمی کنید ». پس بدین معنا، رجعت به وجود فی نفسه و ذاتی عین گذشتن از آن چیزی است که در فرهنگ جاهلانه «عشق» نامیده می شود و با ایثار تقدیس می گردد واین ذات ابلیسی در وجود انسان است که اساس از خود بیگانگی و کفر با خویشتن است که لباس عشق پوشیده است و همچون ابلیس در قبال خداوند دعوی ایثار می کند و به جهنم می رود زیرا منکر مقام خلافت الهی آدم است.

۱۸۸- پس خلقت عرفانی اتفاقاً ضد آن عشقی است که عامه مردم از آن دم میزنند که اسم مستعار از خود بیگانگی و گریز از هستی فی نفسه است و ذات کفر وابلیسیت است و وجود ناداشته را نذر معشوق نمودن جهت تصرف معشوق و جبران عدمیت خویش.

۱۸۹- به بیان دیگر خلق جدید به معنای گذشتن از عشق تصرفی و مکار و پیوستن به عشق ایثاری است. دست کشیدن از دوست داشته شدن و الحاق به قلمرو دوست داشتن!

۱۹۰- « هستی در دیگری» قلمرو عشق تصرفی است و « هستی در خویش » قلمرو عشق ایثاری است. ولی عشق تصرفی دعوی ایثار می کند ولی عشق ایثاری هرگز چنین ادعایی ندارد زیرا وجود فی نفسه کانون رحمت و خلاقیت و کرامت و قوت و غنای بی پایان است. هستی در خویش ذاتاً سخی است و کریم. ولی هستی در دیگری ذاتاً بخیل است زیرا دچار قحطی وجود است.

۱۹۱- اینست که « هستی در خویش » از ذات رحمانی اش سراسر برای دیگران و ایثارگر است ولی «هستی در دیگری» از قحطی وجودش تماماً برای خودش و خودپرست است و دیگران را برای خودش می خواهد.

۱۹۲- پس در معنای دقیقتر خلق جدید عین آفرینش « خود » است. خود به معنای آن نقطه ازلی وجود که در حکمت اسلامی موسوم به « نقطه اولی » (نقطه ازل) است که علی ع آنرا تعبیر به نقطه تحت بای بسم الله می نماید و خود را آن نقطه می نامد.

۱۹۳- زیرا اساس همه مسائل و قحطی زدگیهای بشری فقدان نقطه وجود یا فقدان خودیت ذاتی است که به قول علامه اقبال همان درد بی خودی است یا درد بی وجودی! درد وجودی که بر عدم است: عدم وجودنما!

۱۹۴- این عدم وجودنما و ذات عدمی آدم علت العلل همه هراسهای او خاصه هراس تنهایی است زیرا آنگاه که این عدم وجودنما تنها می شود و به خود می نگرد عدمیت خود را آشکارا می بیند. پس خلق جدید عین آفرینش خویش ازعدم است آفرینش ذات از صفات. و جز به واسطه صفات زدایی از خویشتن نمی توان به عدم خود رسید و از این عدم، وجود آفرید. پس کارگاه نفسانی خلقت عرفانی همانا وادی تنهایی است یعنی وادی تفرید و تجرید! و اینست رسالت انسانی بشر و مابقی حیوانیت شیطان زده اوست.

۱۹۵- انسانیت فقط در خلق جدید است که ممکن می شود در درجات و به غیر از این آدمی زاده شرورترین جانوران و دیوانه ترین دیوان و بی عاطفه ترین ددان است بخصوص آنگاه که دعوی عشق و ایثار کند تحت عنوان والدین یا همسر و یا حاکم و دوست. بنگر والدین فرزند خوار و زنان شوهر خوار و حاکمان مردم خوار و عاشقان معشوق خوار را.

۱۹۶- عدمی که دعوی وجود می کند و برای اثبات ادعایش عالم و آدم را تباه کرده و عاقبت خود را منهدم می سازد و بدین طریق عدمش را به اثبات می رساند.

۱۹۷- خلق جدید خلقت اخروی است که در قلمرو تاریخ عرصه آخرالزمان است که هم اینک است!

۱۹۸- پس هرکه آخرالزمان را دریافت خلقت نوینش را یافته است و آفرینش اخرویش را و این سرآغاز روز هفتم خلقت تکوینی است روی در روی جمال هاهوتی پروردگارش بر عرش کریم! و اینست آخرالزمان و آغاز انسان!

۱۹۹- و خلق جدید همان خلقت قرآنی است و انسان جدید هم انسان قرآنی است یعنی انسان محمدی: انسان کامل!

۲۰۰- و آنانکه خلق جدید را انکار می کنند یا مورد تردید قرار می دهند همان کسانی هستند که لقای پروردگار را منکرند و انسانیت خود را. اینان در آخرالزمان قلمرو تسخیر اجنه و شیاطین می شوند و تجسم جنون و شقاوت می گردند. اینان پیروان جبر تاریخ هستند که به دو صورت سنتی و مدرن آشکار می شوند که دو روی سکه جبر پرستی و کفرند چه با نماز چه بی نماز!

۲۰۱- خلقت جدید عرصه ظهور انسانهای خدائی است انسانهای بی شجره که مأمن همه شجره های منهدم شده اند. انسانهای فوق زمان که مأمن زمانند و آخرین پناهگاه انسان و انسانیت در حال انقراض و آخرین منبع معنا.

۲۰۲- و ایناانند دشمنان قسم خورده انسان جدید: نژاد، عشق جنسی، سنت و مذهب تاریخی، تکنولوژی و مدرنیزم، تعلیم و تربیت کلاسیک، مالکیت مادی و عاطفی و حکومتهای صنعتی. و در یک کلام هر چیزی که بر محور زمان و مکان می چرخد. انسان جدید محل ظهور خدای جدید است. خدای حی و حاضر و ناظر و موجود و فاعل و کامل و واحد که جز او نیست.

۲۰۳- خلقت عرفانی مستلزم همزیستی و همراهی و همدلی با امام و پیر طریقت است و یاری دادن او. و این امر مستلزم جهادی بلاوقفه با نفس خویشتن است و ظلم نژاد و جامعه و حکومت. پس به زبان ساده آفریننده خویشتن یک مجاهد کامل است در تمام عمر. و این مجاهدت سه مرحله کلی دارد: مجاهد در راه خدا تا رسیدن به خدا ! مجاهد به همراه خدا و مجاهدت در خدا. و این سه مجاهدت در کتاب خدا مذکور است.

۲۰۴- غایت این آفرینش و خود آفرینی همانا جهاد فی الله است که جهادی بر علیه دل خویشتن است جهت غیر زدایی از دل و رسیدن به مقام تفرید و تجرید و توحید دل که تنهایی مطلق است، تنهایی مطلق دل! اینست انسان جدید!

۲۰۵- آدمی فقط برای امر خودآفرینی خلق شده است و این راه را بایستی طی کند اگر نه در دنیا در حیات آخرت و از طریق دوزخ . و اینست معنای « انسان را در رنج آفریدیم » و « انسان را از عشق آفریدیم»:

خلق الانسان من علق ! علق هم به معنای نطفه مرد است و هم عشق . و این دو امر واحد است. و این علق و عشق بستر رنج است و تنهایی انسان که یا درک و پذیرفته می شود و یا انکار می گردد. و ایمان و کفری جز این نیست.

۲۰۶- « انسان را از شتاب آفریدیم » قرآن – شتاب نبرد غریزی انسان بر علیه زمان و دهر است که ذکرش رفت که البته نبردی مذبوحانه است و مضر! زیرا آدمی در باز ایستان از جریان زمان است که بر آستانه حال قرار گرفته و از این مخرج است که از اسارت زمان خروج می کند و آن مقام صبر کامل است و تسلیم و رضا. و این خروجی برای خلقت عرفانی است. و شتاب (عجله) عملی بر خلاف صبر و تسلیم و رضاست. ولی اتفاقاً از غایت شتاب است که به نور ایمان و معرفت امکان صبر و تسلیم فراهم می آید یعنی صبر و سکون در اکنون که ظاهراً در نقطه مقابل شتاب قرار دارد ولی همان قصد را محقق می سازد زیرا قصد انسان از شتاب همانا پیشی گرفتن از زمان است که به واسطه شتاب ممکن نمی شود. و آنکه از زمان سبقت گرفت امام زمان است که دریچه این خروج و سبقت، سکون در اکنون است. و این بدان معناست که انسان جاهل و اسیر زمان (قدیم) دارای ادراک و تشخیصی وارونه است. و اینست که خلقت عرفانی جز از طریق اطاعت بی چون و چرای از رب (خداوند و یا امام) ممکن نمی آید که در این باب به تفصیل سخن گفته ایم . که اطاعت مستقیم از خداوند از آن اولیای الهی است و ما بقی بایستی تحت اطاعت این اولیاء باشند که امامان زمان خویش هستند و ساکنان وادی اکنون که حضور در محضر حق است. و این اطاعت بی چون و چرا قلمرو امتحان دل است که کارگاه خلق جدید می باشد.

۲۰۷- انسان خلق شده است از گل و روح و عشق و رنج و شتاب و بلاوقفه با خودش در جدال است و خصم خویشتن است و اینست معنای کفر آدمی. الا اینکه ایمان آورد به خلق جدید خویش و لقای پروردگارش در جهان و هستی الهی خویشتن که فرمود: مرا دوست بدارید تا همچون من شوید ! حدیث قدسی ! و انسان همواره بسان محبوب خود می شود.

۲۰۸- و این کلام خداوند در قرآن کریم که محور کل این خلقت نوین است « ما نشانه های خود را در درونتان و در جهان برون بر شما آشکار می کنیم تا بر شما معلوم شود که او حق است و بدانی که خداوند شهید در هر چیزی است. و بدانید که انکارشان در تردید در دیدار با پرورگار است. و بدانید که خداوند بر هر چیزی محیط است » قرآن – و این آیات اثبات کننده کل ادعای ما در این رساله است. و خلق جدید انسان حاصل درک و تصدیق و دیدار چنین خدایی است که از هر چیزی آشکار و مشهود است زیرا در هر چیزی شهید و محیط است. « اگر مشتاق دیدار پروردگارید پس تقوا و صلح پیشه کنید» قرآن – خداست که آسمانها را بی ستونی بر افراشت و سپس بر عرش مستقر شد تا شاید به دیدار پروردگارتان یقین کنید» قرآن – رعد- و انسان تا خدای را دیدار نکند مشتاق خلق جدید خود نمی شود بر جمال الهی. خلق الهی خویش!

۲۰۹- عشق، اشد دوست داشتن است تا آنجا که کل وجود در اجزاء واعماق و ابعاد و اعضاء و هوش و حواس و اراده به تسخیر محبوب در می آید و عاشق عین معشوق می شود به صورت و سیرت. و این وقوع توحید به معنای مقصود خلقت آدم است همانطور که در حدیث قدسی می فرماید « مرا عاشق باشید تا همچون من شوید » پس عشق هم علت و مبدأ هستی است و هم معاد و مقصدش.

۲۱۰- آنچه که دین و شریعت و اخلاق نامیده می شود روش عشق است. زیرا تقوا که محور دین است بمعنای خویشتن داری دل از تمایلات خویش است یعنی دل را در فراق امیالش قرار دادن. و این فراق کارگاه عشق است و عاشق شدن.

۲۱۱- یعنی آنکه از دوست داشتن هایش میگذرد و تقوا و فراق و عصمت پیشه میکند عاشق می شود. همانطور که عاشق کامل محمد مصطفی ص می فرماید: « هرکه عاشق شد و عشقش را کتمان نمود و عصمت پیشه کرد هرگاه که بمیرد شهید است» شهید یعنی محل شهود حق و آئینه دیدار با خدا.

۲۱۲- پس همه متقین، عشاق در تقیه و شهیدان جمال پروردگارند و فقط آنانکه صاحب رسالت عرفانی هستند این عشق را آشکار می کنند که عموماً خون خود را هم بر آن مهر می کنند. که « براستی که متقین در جنات نعیم پروردگارند » قرآن – و قیامت نعیم عرصه تجلی جمال حق است.

۲۱۳- انبیای الهی آمدند تا آدمی را از دوست داشتن های جزئی و موضوعی و دمدمی منع کنند تا وجود انسان به عشق واحده ای از کل عالم وجود برسد و بدینگونه موحد و موجود و متأله گردد.

۲۱۴- و اما دوست داشتن چیست؟ دوست داشتن در ابتدایی ترین سطح همانا هوا و هوس هستند و خواهش های دمدمی که ریشه در نیازهای حسی و غریزی دارند یعنی همه آن امیال و اعمالی که منطقی جز « دلم می خواهد » ندارند.

۲۱۵- به طور مثال انسان روزه دار بر سر سفره افطار عاشقانه می خورد و گوئی غذایش روحانی شده است. این یک نمونه از رابطه تقوا با عشق است که هوس را تبدیل به عشق می کند و یک میل جزئی و مادی را تبدیل به عشقی الهی می سازد. و عجبا که فرد روزه دار به وقت افطار در غذائی که می خورد حضور خداوند رزاق را در می یابد یعنی گوهره ذات غذا را در می یابد و بلکه گاه می بیند و لذا به او گفته می شود که « به وقت غذا خوردن به غذای خود نظر کنید ». قرآن –

۲۱۶- پس عشق، راز دین و تقوا و عبادات است و مقصود آن است تا از هر پدیده مادی در جهان (آیات) پدیدآرش رخ نماید. « اگر مشتاق دیدار پروردگارید تقوا و عمل صالح پیشه کنید». قرآن - « خداوند شهید برهر چیزی است ولی درباره دیدار خداوند تردید دارید و بدانید که خداوند محیط بر هر چیزی است » قرآن – و این همان سخن ابن عربی در فصوص است که: جهان عین خداست.

۲۱۷- پس تقوا و خویشتن داری و مبارزه با هوا و هوس های دمدمی دل برای آنست که دل چشم دیدن جمال خداوند را در هر چیز مطلوب و دوست داشتنی پیدا کند.

۲۱۸- پس تقوا ضد عشق نیست بلکه عاشقانه ترین تلاش انسان است و بی تقوایان دشمنان عشق هستند.

۲۱۹- پس فراق و عصمت از عشق است و عشق دوستی!

۲۲۰- پس دوست داشتن عشق و بلکه عاشق بودن بر عشق، نابترین و خالصانه ترین و توحیدی ترین احساس و اندیشه است و اینست عشق محض: عشق عشق!

۲۲۱- و خداوند، عشق عشق است. و به این نور است که آدمی هدایت شده و به خلق جدید می رسد. نور علی نور همان عشق عشق است. « و اینست نور علی نور که خداوند به واسطه آن هر که را بخواهد هدایت می کند »- قرآن – نور

۲۲۲- یعنی هر شیئی عرش و کرسی خداست که خداوند از آن آشکار است در درجات ظهور. و آنچه که آدمی را به دیدارش کور می کند بی تقوایی و بوالهوسی است. « پس تقوا و صلح پیشه کنید اگر امیدوار به دیدار پروردگارید»- قرآن - و این دیدار مربوط به قیامت کبرا نیست زیرا در قیامت کبرا همگان خواه ناخواه او را دیدار میکنند و کافران که چشم دیدنش را ندارند خود را با صورت در دوزخ می افکنند. قرآن–

۲۲۳- پس جهان هستی، جمال پروردگار است در بی نهایت تجلی. و جمال پروردگار عشق است. زیرا هستی را از عشق به عدم آفریده و عشق به ظهور خود از عدم!

۲۲۴- و خلق جدید، هستی عاشقانه انسان است و عشق هستی است. زیرا هستی همان عشق است به مصداق این کلامش که «به زودی گروهی را پدید می آورم که عاشقشان هستم و عاشقم هستند » و این پیدایش با دیدارش آغاز می شود زیرا هرکه او را دید او می شود زیرا عاشق بر او می شود. « هرکه مرا عاشق شود چون من می شود» حدیث قدسی!
و اینست خود آفرینی انسان و خلق جدید! چرا خود – آفرینی زیرا انسان باید بخواهد! و هرکه بخواهد می شود. « بخواهید تا اجابت کنم » قرآن -